

«اپوزیسیون کارگری»

اکساندرا کولتای

مترجم: آساره آسا

منتشر شده در سایت ایدون

[/https://idoun.net](https://idoun.net)

«اپوزیسیون کارگری» گروهی متشکل از بلشویک‌های چپ بود^۱ که اکثراً تئورسین نبوده و از طبقه کارگر می‌آمدند؛ در سال‌های ابتدایی دهه بیست، این گروه با طرح انتقاداتی به سیاست حزب در قبال سندیکاها، به بحث و جدل‌های تنش‌آمیزی درون حزب بلشویک دامن زد. «اپوزیسیون کارگری» در مخالفت با رهبران طراز اول حزب، خود را نماینده نگاه و نظر کارگرانی می‌دانست که از نابه‌سامانی‌های کار و معاش‌شان در روسیه شورایی ناراضی بودند. اپوزیسیون خود را فراکسیونی درون حزب می‌دانست و بدون مخالفت با قدرت حزب بلشویک، در واقع منتقد سیاست‌های حزب در برخورد به نقش و جایگاه کارگران در «جمهوری کارگران» بود؛ سیاست‌هایی که هر چه بیشتر کارگران را از تصمیم‌گیری در عرصه اقتصادی کنار می‌گذاشت. از نظر «اپوزیسیون کارگری» حزب که از یک طرف با گماشتن متخصصین بورژوا در کارخانه‌ها و با انتصاب کمونیست‌های حزبی را در نهادهای شورایی، و از طرف دیگر با جذب عناصر بورژوا در میان کادرهای رهبری، بیش از پیش از طبقه کارگر و آمال کارگران دور می‌شد. «اپوزیسیون» بر این بود که این جدایی میان رهبران-کارگران، یا حزب-طبقه را بوروکراسی پر کرده است و منتقد سرسخت سیاست‌های بورکراتیک حزب بود. در نهایت اپوزیسیون به حاشیه رانده شدن سندیکاها در امر تولید را نتیجه دور شدن رهبران حزب از «اصول» می‌دانست. در ۱۹۲۱ الکساندرا کلونتای به عنوان سخنگوی این جریان جزوه «اپوزیسیون کارگری» را به نگارش در می‌آورد و در آن انتقادات «اپوزیسیون کارگری» به مرکزیت رهبری حزب را فرموله می‌کند و در آخر برای عبور از معضلات حزب، راه‌حل ارائه می‌دهد.

آنچه ما را بر آن داشته که جزوه «اپوزیسیون کارگری» را ترجمه کنیم، قطعاً باور به راه‌حلی که کلونتای به نمایندگی از این جریان مطرح می‌کند نیست؛ چراکه تنها کسانی که در عصر خود زندگی نمی‌کنند (بخوانید ایده‌آلیست‌ها)، به دنبال کشف راه‌حل‌های «درست» در گذشته‌اند. آنچه ما را به ترجمه این جزوه ترغیب کرد، وجود تصورات صلیبی است که از اولین «حکومت کارگری» و «دستاردهایش» و «مهمین کارگری» و «پیروزی‌هایش»، در سر برخی جا خوش کرده است؛ متن کلونتای بسیاری از این تصاویر سنگ‌شده را دود می‌کند و به هوا می‌فرستد.

لازم به ذکر است که این متن پیش از این توسط خانم طاهری و آقای فرد به فارسی ترجمه و منتشر شده؛ اما ترجمه پیشین چنان مخدوش و غلط است که ما نه تنها خود را ناچار یافتیم ترجمه تازه‌ای از این سند تاریخی ارائه کنیم، بلکه ضروری دانستیم که در متنی جداگانه - که در ادامه به عنوان مؤخره بر جزوه کلونتای منتشر می‌کنیم - به دلایل مخدوش بودن ترجمه طاهری-فرد پردازیم.

^۱ برای مطالعه زندگی‌نامه سه نفر از اعضای مطرح «اپوزیسیون کارگری» رجوع کنید به:

سرژ مدودف

الکساندرا کلونتای

الکساندر شلیاپنیکوف

حیرت ما از ترجمه غلط و حتی بعضاً وارونه طاهری-فرد از متن کلونتای بیشتر از هر چیز به این خاطر است که ما در اینجا با یک «سند تاریخی» روبه‌رو هستیم که کمترین دستکاری در آن می‌تواند آن را از سندیت بیاندازد.

اما سند بودن جزوی کلونتای به چه معنی است؟ یعنی این نوشته چه چیز را «مستند» می‌کند؟

۱. اینکه در خود حزب بلشویک اختلاف نظر عمیقی وجود داشته است. به این معنی «اپوزیسیون کارگری» جریانی است در درون خطوط بلشویک‌ها و در نتیجه نقدش به حزب و عملکرد رهبران یک نقد درونی است. انتقادات «اپوزیسیون کارگری» از آنجا اهمیت دارد که انتقاداتی از درون حزب است.

۲. اینکه بوروکراسی خیلی قبل‌تر از بیماری و مرگ لنین، در حزب ریشه داشته است. متن کلونتای به خودی خود یک سند تاریخی است که به برخی افسانه‌ها پایان می‌دهد. همین تک جمله کلونتای در جزوه «اپوزیسیون کارگری» کافی است تا تمام افسانه تروتسکیست‌ها در باب بوروکراتیزه شدن حزب بعد از بیماری و تثبیت آن بعد از اخراج تروتسکی از حزب، دود شود و به هوا برود: «تروتسکی، لنین، زینوویف و بوخارین در توضیح اینکه چرا برای چرخاندن صنعت هنوز نمی‌توان به کارگران اعتماد کرد، دلایل متفاوتی ارائه می‌دهند؛ اما همگی در حال حاضر روی یک موضوع توافق دارند: مدیریت تولید باید برفراز سر کارگران، از طریق میراث دوران گذشته و نظامی بوروکراتیک صورت گیرد.»

۳. اینکه اعتراض کارگران به وضعیت معاش‌شان، توسط همان دولتی که قرار بود مجری خواست آنها باشد، سرکوب شد.

۴. اینکه در همان دوران که لنین و تروتسکی و بوخارین و زینوویف مطابق درک دوگانه‌گرایی خود وجود معلمین را برای آگاهی‌رسانی ضروری می‌دیدند و بدین گونه تعلیمات کائوتسکی را پیاده می‌کردند، افرادی نه چندان برجسته و عمدتاً کارگر، بودند که نسبت به عواقب این درک دوگانه‌گرا هشدار دادند.

۵. اینکه درک «اپوزیسیون کارگری» از تناقض عمومی رایج در «چپ رادیکال» در رنج بود. یعنی هم خواهان کنترل تولید به دست خود کارگران بود؛ و هم خواهان بدون تغییر ماندن تقسیم کار.

۶. تا زمانی که ساختار اقتصادی-اجتماعی یا بهتر بگوییم مناسبات اجتماعی مبتنی بر تقسیم کار-از سویی جنسی و از سوی دیگر یدی و فکری-باشد، طبقات خود را بازتولید می‌کنند و این ربطی به اراده نیک‌ترین یا خبیث‌ترین کمونیست‌ها ندارد.

۷. از بین بردن تقسیم کار از راه برقراری یک تقسیم کار نوین ممکن نیست. تقسیم کار را فقط با لغو آن می‌شود از بین برد.

نکاتی که اینجا به اختصار آمده‌اند، در واقع جمع‌بندی بحثی هستند که مترجم متن پیشرو از خلال بررسی دلایل خطاهای ترجمه‌ای ریز و درشت طاهری-فرد بسط داده است. برای دنبال کردن جریان استدلال‌ها، خواننده گرامی را دعوت می‌کنیم که به مؤخره جزوه کلونتای به قلم مترجم رجوع کند.

متن حاضر از زبان فرانسوی به فارسی برگردانده شده و در صورت نیاز با متن انگلیسی تطبیق داده شده. به غیر از عبارت «اپوزیسیون کارگری» که همه جا در خود متن درون گیومه آمده، هر جا که ارگانی با حرف بزرگ نوشته شده، ما آن را در «گیومه» گذاشته ایم. ما در این ترجمه همه جا واژه سوویت را «شورا»، و شوروی را شوراها ترجمه کرده ایم و از این ترجمه قصد و منظور داشته ایم. قصدمان این بوده که به رفقای که گمان می کنند سیستم شورایی مورد نظرشان پیش از این هرگز در تاریخ اتفاق نیفتاده، نشان دهیم که «جمهوری شوروی» یا جمهوری سوویت ها، همان جمهوری شوراهاست.

بعد از این مقدمه کوتاه، خواننده گرامی را به خواندن جزوه «اپوزیسیون کارگری» به قلم کلونتای دعوت می کنیم با این امید که کاستی های ترجمه را ببخشد و جزوه کلونتای را به مثابه یک «سند» بخواند - بدون آنکه راه حل های پیشنهادی «اپوزیسیون کارگری» به پرسش هایی که گریبان حزب بلشویک را گرفته بودند، به مثابه «راه حل درست» یا «راه حل قطعی» برای پرسش هایی که امروز در برابر ما قرار دارند، در نظر بگیرد. چرا که کار ما این نیست که به پرسش های دوران گذشته پاسخ بدهیم؛ کار ما در وهله اول باید این باشد که پرسیم چرا چنین پرسش هایی شکل گرفتند و چرا جوابی این گونه گرفتند؟

به رفیق «میم» و شک‌هایش

الف. ریشه‌های «اپوزیسیون کارگری»

پیش از روشن کردن دلایل گسست فزاینده بین «اپوزیسیون کارگری» و نظرات رسمی رهبران‌مان، باید توجه‌ها را به دو نکته جلب کرد:

۱. «اپوزیسیون کارگری» از دل پرولتاریای صنعتی روسیه شورایی بیرون می‌آید. این گروه صرفاً زاده شرایط غیرقابل تحمل کار و زندگی هفت میلیون کارگر نیست؛ این گروه همچنین محصول زیر و رو شدن، ناهمخوانی و حتی انحرافات است که سیاست شورایی‌مان نسبت به اصول نشان می‌دهد؛ اصول طبقاتی‌ای که از ابتدا در برنامه کمونیستی بیان شده‌اند.

۲. «اپوزیسیون کارگری» حاصل مرافعه یا یک خصومت شخصی نیست و خاستگاه‌اش به یک مرکز خاص بر نمی‌گردد، برعکس، گستره‌اش تمام روسیه شورایی را در بر می‌گیرد و همه‌جا با مخاطبینی پذیرا روبه‌رو می‌شود.

در حال حاضر گفته می‌شود که تمام اختلاف‌نظرها بین «اپوزیسیون کارگری» و فراکسیون‌های متعددی که در [مرکزیت] رهبری هستند، صرفاً به تفاوت دیدگاه در مورد معضلاتی بر می‌گردد که سندیکاها با آن دست به گریبان‌اند. این موضوع درست نیست: گسست خیلی عمیق‌تر از این‌هاست. نمایندگان «اپوزیسیون» همیشه قادر به توضیح این گسست نیستند و نمی‌توانند به روشنی تعریف‌اش کنند، اما به محض این که به سراغ یک مسئله حیاتی‌ای برویم که به بازسازی جمهوری ما مربوط بشود، اختلافات بر سر یک‌سری از معضلات اساسی - اقتصادی و سیاسی - بالا می‌زند.

در نهمین کنگره حزب، زمانی که راجع به مسئله «مدیریت جمعی یا هدایت فردی در کارخانه‌ها» بحث شد، برای اولین بار دو دیدگاه بازتاب یافت: یکی آنچنان که رهبران حزب بیان کردند و دیگری چنانکه توسط نمایندگان کارگران متشکل بیان شد. آن موقع، [هنوز] هیچ اپوزیسیونی از طرف یک گروه سازمان‌یافته وجود نداشت؛ اما این خیلی معنادار است که تمام نمایندگان سندیکاها از مدیریت جمعی دفاع کردند، در حالی که تمام رهبران - که بنا به عادت تمام مشکلات را از دیدگاه نهادی به قضاوت می‌نشینند - از در مخالفت با مدیریت جمعی درآمدند. این‌ها [رهبران] باید خیلی زرننگ و زیرک باشند تا هم به دل پرولتاریا بنشینند و هم به دل خرده‌مالکان، دهقان‌ها و بورژواها. - [این آخری] در هیئت متخصصین و به اصطلاح متخصصین (از هر قماش) متبلور می‌شود - و رضایت گروه‌های اجتماعی‌ای این چنین ناهمگون، با آمال سیاسی‌ای اینچنین متضاد را به دست آورند.

چرا تنها سندیکاها بودند که با سماجت به دفاع از اصل هدایت جمعی برخاستند، با این که نمی‌توانستند هیچ گونه استدلال علمی‌ای در تأیید آن بیاورند؟ و چرا حامیان «متخصصین»، همان زمان از اصل «مدیریت فردی» دفاع می‌کردند؟ دلیل‌اش این است که در این اختلاف نظر، حتی اگر از دو طرف انکار می‌شد که موضوع مرافعه بر سر اصول است، دو دیدگاه تاریخی آشتی‌ناپذیر در مقابل هم قرار گرفتند. اصل «هدایت توسط یک نفر» محصول درک و دریافت فردگرایانه طبقه بورژواست و بنیادش اراده آزاد و بی‌حد و مرز و [نیز] ایزوله یک فرد جداشده از جمع است.

این برداشت در تمام جنبه‌های فعالیت انسانی بازتاب می‌یابد: از انتصاب یک حاکم در رأس یک دولت بگیر تا انتصاب یک مدیر قدرقدرت یک کارخانه. این حکمت‌اعلای تفکر بورژوازی است. بورژوازی به قدرت یک پیکر جمعی باور ندارد. برای بورژوازی توده‌ها چیزی جز یک گلهٔ مطیع نیستند که باید شلاق بخورند و به جایی هدایت شوند که او خوش می‌دارد.

طبقهٔ کارگر و سخنگویان‌اش برعکس، آگاهی دارند که چشم‌انداز جدید کمونیستی جز از راه تلاش جمعی خود کارگران نمی‌تواند محقق شود. هرچه توده‌ها توان و ظرفیت بیان ارادهٔ جمعی و اندیشهٔ مشترک‌شان را بالا ببرند، آمال طبقهٔ کارگر سریع‌تر و عمیق‌تر متحقق می‌شود؛ چرا که تنها در این صورت است که یک کارخانهٔ کمونیستی جدید، همگون، متحدشده و به خوبی سامان‌یافته امکان خلق شدن دارد. تنها کسانی که مستقیماً به تولید وصل هستند، می‌توانند در آنجا ابداعات حیات‌بخش وارد کنند.

رد یک اصل - اصل مدیریت جمعی کارخانه - یک سازش کاری تاکتیکی، یک کنش سازگارانۀ از جانب حزب ما بود؛ علاوه بر این، رد این اصل انحرافی از سیاست طبقاتی‌ای بود که ما در طول اولین فاز انقلاب سرسختانه بسط داده بودیم و از آن دفاع کرده بودیم.

چرا به اینجا رسیدیم؟ چطور حزب ما که در پیکار انقلابی پخته شده، توانست از راه راست دور شود و در کوره‌راه‌های پرپیچ‌وخم سازش کاری‌ها قدم گذارد که ما سابق بر این، آنها را آشکارا محکوم می‌کردیم و به آنها مهر اپورتونیزم می‌زدیم؟ ما بعداً به این پرسش پاسخ خواهیم داد. اما ابتدا باید پرسیم چطور «اپوزیسیون کارگری» شکل یافت و رشد کرد.

۱. رویش «اپوزیسیون کارگری»

کنگرهٔ نهم حزب کمونیست روسیه در [زمستان] ۱۹۲۰ برگزار شد. در طی تابستان «اپوزیسیون» خود را نشان نداد. در طول بحث‌های جنجالی کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی هم سر و کلهٔ اپوزیسیون پیدا نشده بود؛ اما تجربه و اندیشهٔ انتقادی عمیقاً روی هم انباشته می‌شدند. اولین بیان این روند که هنوز ناکامل بود در کنفرانس حزب در سپتامبر ۱۹۲۰ به چشم خورد. تا مدتی موضوع چیزی نبود جز انتقادات و مذاکرات. اپوزیسیون [هنوز] هیچ پیشنهاد مشخصی فرموله نکرده بود. اما روشن بود که حزب پا به دوران جدیدی از زندگی‌اش می‌گذاشت. عناصر «پایین» آزادی انتقاد می‌خواستند، و قویاً اعلام می‌کردند که بوروکراسی آنها را خفه کرده و به آنها اجازهٔ هیچ آزادی عملی، هیچ ابتکاری نمی‌دهد.

رؤسای حزب از [وجود] این جریان با خبر بودند؛ به همین خاطر زینویف بارها در مورد آزادی نقد، گسترش فعالیت اتونوم توده‌ها، محکومیت رهبرانی که از اصول دموکراسی تخطی کرده بودند و غیره قول لفظی داده بود. خیلی حرف زده شد و چه حرف‌های خوبی، اما از حرف تا عمل فاصله از زمین تا آسمان است. کنفرانس سپتامبر، بیش از سخنان پر از وعده و وعید زینویف، تغییری نه در حزب و نه در زندگی توده‌ها ایجاد نکرد. چیزی که اپوزیسیون از آن زاده شده ریشه‌کن نشده بود. بدنهٔ حزب به خاطر نارضایتی‌ای که [تا آن زمان] به درستی صورت‌بندی نشده بود، به واسطهٔ روحیهٔ نقد و استقلال تهییج شده بود.

این جوش و خروش مفصل‌بندی‌نشده حتی توسط رهبران حزب خاطرنشان شده بود، و به طرزی ناگهانی به بحث‌های به شدت تند و تیزی نزد آنها دامن زده بود. این معنادار و همچنین خیلی طبیعی است که این بحث‌ها به نقشی که سندیکاها باید بازی کنند، کشیده شوند. در حال حاضر، این موضوع مورد اختلاف بین اپوزیسیون و رهبران حزب، بدون اینکه تنها موضوع باشد، بیان معضل اصلی سیاست داخلی ماست.

بسیار پیش از اینکه «اپوزیسیون کارگری» با تزهایش ظاهر شود و مبنایی را فرموله کند که به نظرش دیکتاتوری پرولتاریا در زمینه تولید صنعتی باید روی آن قرار بگیرد، رهبران حزب بین خودشان در مورد نقش سازمان‌های کارگری در بازسازی صنعت بر پایه کمونیستی، به اختلاف‌نظری شدید برخورد کرده بودند. کمیته مرکزی حزب به گروه‌های مختلف تقسیم شده بود: رفیق لینن با تروتسکی مخالفت می‌کرد، در حالی که بوخارین موضعی میانه داشت.

برای اول بار، در کنگره هشتم و بلافاصله بعد از آن بود که روشن شد که به‌خاطر تزاها و اصولی مشترک در مورد سندیکاها، گروهی متحد درون حزب شکل گرفته. این گروه، «اپوزیسیون»، هرچند که تئورسین‌های چندان بزرگی نداشت، و به‌رغم مقاومت قاطع محبوب‌ترین رهبران حزب، خیلی زود رشد کرد و به تمام روسیه کارگری تسری یافت. اپوزیسیون فقط به مسکو و لنین‌گراد محدود نمی‌شود. کمیته مرکزی از دونتس و کوه‌های اروال و از سبیری و دیگر مناطق صنعتی، گزارش‌هایی دریافت می‌کرد که حاکی از این بودند که «اپوزیسیون کارگری» [در این مناطق] تشکیل شده و دست به کنش می‌زند. مسلماً اپوزیسیون همه‌جا با کارگران مسکو در توافق کامل نیست. برخی اوقات فرمول‌ها، انگیزه‌ها و خواسته‌های اپوزیسیون ناروشن، بی‌اهمیت و غیرمنطقی هستند؛ حتی گاه ممکن است در مورد نکات اساسی هم تفاوت‌هایی وجود داشته باشد. با این وجود، همه یک سؤال دارند: چه کسی نیروهای خلاق در بازسازی اقتصاد را رشد می‌دهد؟ آیا این [کار برعهده] ارگان‌های طبقاتی است که از طریق پیوندهای حیاتی - یعنی سندیکاهای صنایع - متحد شده‌اند، یا برعکس، یا کار دستگاه «شوراها» که از فعالیت صنعتی جدا افتاده و ترکیب اجتماعی‌اش مختلط است؟ این است ریشه اختلاف‌نظر. «اپوزیسیون کارگری» از پرنسپ اول دفاع می‌کند. رهبران حزب، آنها - حال اختلافات‌شان روی نکات گوناگون فرعی هرچه می‌خواهد باشد - همگی‌شان تماماً روی نکته اصلی توافق دارند و از پرنسپ دوم دفاع می‌کنند.

همه اینها چه معنی‌ای می‌دهد؟

معنی‌اش این است که حزب ما اولین بحران جدی دوران انقلابی‌اش را از سر می‌گذراند. نمی‌توان به معطلی اپوزیسیون را با برجسپ «سندیکالیسم» به دور افکند. تمام رفقا باید به این مشکل، با جدیتی تمام فکر کنند. حق با چه کسی است: رهبران یا توده‌های کارگری و غریزه سالم طبقاتی‌شان؟

۲. علل بحران

پیش از این که به نکات اساسی اختلاف‌نظر بین رهبران حزب‌مان و «اپوزیسیون کارگری» بپردازیم، باید به یک پرسش پاسخ دهیم: حزب ما - که سابقاً به‌خاطر سیاست روشن و مستحکم طبقاتی‌اش قوی و توانا و شکست‌ناپذیر بود - چگونه شروع به انحراف از برنامه‌اش کرده است؟

هرچقدر حزب کمونیست برای مان گرامی تر باشد - مشخصاً برای این که حزب برای رهایی زحمتکشان از یوغ سرمایه، قدمی به این قطعیت برداشته - ما کم تر حق داریم که چشم بر خطاهای مراکز رهبری ببندیم.

قدرت حزب باید بر توانایی مراکز رهبری ما در کشف مشکلات و وظایفی که کارگران با آنها دست به گریبان اند استوار باشد و نیز بر توانایی در برگزیدن گرایشی که به توده ها اجازه می دهد به یک مرحله تاریخی بالاتری دست پیدا کنند. حزب در گذشته این گونه عمل می کرد؛ امروز دیگر بدین گونه عمل نمی کند. حزب ما نه تنها در حال از دست دادن سرعت است، بلکه بیش از پیش «عاقلانه» به گذشته نگاه می کند: «ما زیادی دور نرفته ایم؟ زمان آن نرسیده که بس کنیم؟ نباید محتاط تر باشیم و از تجارب متهورانه که تاریخ هرگز به خود ندیده، اجتناب کنیم؟»

این «احتیاط عاقلانه» (که مخصوصاً به واسطه بدبینی مراکز رهبریت حزب به توان و ظرفیت سندیکاها در اداره اقتصادی و صنعتی مطرح می شود) از کجاست؟ علت این احتیاطی که این اواخر تمام رهبران را در خود غرق کرده چیست؟

چنانچه به دنبال چرایی بروز یک چنین اختلاف نظری در حزب مان باشیم، درخواستیم یافت که برای بحرانی که حزب از سرمی گذراند سه علت بنیادین وجود دارد.

علت اول که علت اصلی و بنیادین است، محیط ویرانی است که حزب در آن کار و عمل می کند.

[در چنین شرایط و وضعیتی است که] حزب کمونیست روسیه باید کمونیسم را بسازد و برنامه اش را به عمل درآورد:

۱. در شرایط تخریب کامل و از هم پاشیدگی ساختار اقتصادی. ۲. در برابر فشار خشونت بار و بی وقفه دولت های امپریالیست و ارتش سفید. ۳. در کشوری از لحاظ اقتصادی عقب مانده که اکثریت جمعیت آن را دهقانان تشکیل می دهند؛ جایی که شرایط اقتصادی ضروری برای سوسیالیزاسیون تولید و توزیع غایب است و جایی که سرمایه داری تاکنون قادر نبوده است چرخه تولید خود را به اتمام رساند (از اولین مرحله مبارزه رقابتی بی حد و مرز تا شکل پیشرفته ترش - تنظیم تولید توسط سندیکاها، سرمایه دارانه، تراست ها)، ساختن کمونیسم و خلق اشکال جدید کمونیستی اقتصاد به طبقه کارگر روسیه محول شده است.

طبیعی است که تمام این فاکتورها ما را از تحقق برنامه مان (مخصوصاً در وجه اساسی اش: بازسازی صنایع بر مبنایی جدید) باز می دارند و در سیاست اقتصادی ما تأثیرات گوناگونی می گذارند و باعث عدم یکدستی آن می شوند.

دو دلیل دیگر، از همین اولین دلیل منتج می شوند. اول عقب ماندگی اقتصادی روسیه و [سپس] غالب بودن زندگی دهقانی که مسبب این ناهمگونی است و به صورت اجتناب ناپذیری سیاست واقعی حزب ما را از یک جهت گیری طبقاتی که با تئوری و پرنسپ هایش در انسجام باشد، منحرف می سازد.

هر حزبی در رأس یک دولت شورایی ناهمگن، ناچار است چشم انداز دهقانان و گرایش خرده بورژوازی و دشمنی اشان با کمونیسم را در نظر بگیرد؛ ناچار است یک گوش اش را بسپارد به عناصر متعدد خرده بورژوا، بقایای سرمایه داری پوسیده روسیه و به تمام انواع تجار، دلال ها، کارمندان که خیلی سریع خود را با نهادهای شورایی تطبیق داده اند و در مرکزیت، پست ها و مسئولیت های مهمی اشغال کرده اند و بخشی از کمیساریاهای مختلف و غیره هستند. عجیب نیست که تسیروپا Tsiurupa، کمیسر خلق تهیه امکانات در

کنگره هشتم اعلام می کند که در بخش خدمات کمیساریا ۱۷ درصد کارگر، ۱۳ درصد دهقان، اندکی کمتر از ۲۰ درصد کارشناس و بنابراین باقی، [یعنی] بیش از نصف، تاجر، نمایندگان بازرگانی و عناصری شبیه به آن می باشند که اکثریت شان (به گفته خود تسیروپا) «بی سواد» هستند. در ذهن او این موضوع گواه آن است که این کمیساریاها به نحوی دموکراتیک ساخته شده اند، حتی اگر هیچ ربطی به پرولترها، به تولیدکنندگان ثروت و کارگران کارخانه ها نداشته باشند.

بله اینها هستند عناصری که در نهادهای شورایی ما حامل فسادند: عناصر خرده بورژوازی که وسیعاً در نهادهای شورایی پخش هستند، عناصر طبقات متوسط با دشمنی شان با کمونیسم، با دلبستگی شان به رسوم صلب گذشته، با تنفر و ترس شان از کنش های انقلابی. بله، این ها عناصری هستند که در نهادهای شورایی ما، فضایی می سازند که در نهایت برای طبقه کارگر تهوع آور است. این دو، دو جهان متفاوت و متخاصم اند. و با این وجود، ما در روسیه شوروی، مجبور هستیم طبقه کارگر و خودمان را قانع کنیم که (دهقان های متمدن به کنار) خرده بورژواها و طبقات متوسط می توانند همگی خود را با شعار «همه قدرت به شوراها» هماهنگ کنند؛ در حالی که به این ترتیب، از یاد می بریم که منافع عملی و روزمره کارگران باید با منافع طبقات متوسط و دهقانان، که مملو از خلیقات خرده بورژوایی است، مقابله کند. به این ترتیب، سیاست شورایی مان را دچار تناقض می کنیم و پرنسپ های روشن طبقاتی اش را از ریخت می اندازیم. علاوه بر خرده مالکین روستایی و عناصر بورژوازی شهری، سیاست حزب ما ناچار است به نفوذ نمایندگان ثروتمند بورژوازی هم توجه کند که اکنون به صورت کارشناسان، تکنیسین ها، مهندسین و مدیران سابق بنگاه های صنعتی و مالی ظاهر شده اند؛ کسانی که به خاطر تجربه گذشته شان، به نظام سرمایه دارانه تولید وابسته هستند. آنها حتی نمی توانند غیر از نظام تولیدی ای که در حد و حدود سنتی اقتصاد سرمایه دارانه قرار می گیرد، نظام دیگری را تصور کنند.

۳. افزایش نفوذ متخصصین

هرچه روسیه شورایی بیش تر نشان می دهد که در زمینه فنی و مدیریت تولید نیازمند کارشناسان نیاز است، نفوذ این عناصر خارجی که برای طبقه کارگر ما بیگانه اند، در توسعه اقتصاد بیش تر می شود. این گروه اجتماعی مغزهای به کار گرفته شده توسط تولید سرمایه دارانه، [یعنی] نوکرانی گوش به فرمان که توسط سرمایه با پولی چرب خریداری شده اند، هر روز نفوذ و اهمیت سیاسی فزاینده ای کسب می کنند؛ در حالی که در دوره اول انقلاب به دور انداخته شده و ناچار بودند بر خوردی محتاطانه و انتظار گرایانه و حتی برخی اوقات، مخصوصاً در طول سخت ترین ماه های خرابکاری تاریخی روشنفکران، برخوردی کاملاً خصمانه نسبت به اتوریتیه های شورایی پیشه کنند.

آیا نیاز است نام شان برده شود؟ هر رفیق کارگری که سیاست های داخلی و خارجی ما را به دقت دنبال می کند بیشتر از یک نام از این قماش به یاد می آورد.

تا زمانی که جبهه های جنگ در مرکز زندگی ما قرار داشت، نفوذ این آقایان که اقتصاد شورایی ما را، مخصوصاً در زمینه بازسازی صنعتی، مدیریت می کنند، در قیاس [با امروز] قابل چشم پوشی بود.

متخصصین، [این] ته‌مانده‌های گذشته که به‌خاطر ماهیت‌شان به‌صورت تنگاتنگی به نظام بورژوازی وابسته‌اند، نظامی که ما خواهان نابودی‌اش هستیم، رفته‌رفته در ارتش سرخ ما نفوذ می‌یابند. آنها در ارتش سرخ فضای گذشته را زنده می‌کنند (تبعیت کورکورانه، فرمان‌برداری نوک‌رصف‌تانه، مدال‌ها گرفتن‌ها، صفوف سلسله‌مراتبی، اراده‌دل‌به‌خواهی ارشدها به جای انضباط طبقاتی، و غیره)، اما [تا به حال] نفوذ خود را به فعالیت‌های سیاسی کلان جمهوری شورایی گسترش نداده بودند.

[در زمان جنگ] پرولتاریا ظرفیت و توان بالای ایشان را در امور نظامی به زیر سؤال نمی‌کشید، چون به‌خاطر غریزه سالم طبقاتی [خود] کاملاً می‌فهمید که طبقه کارگر، به عنوان طبقه، نمی‌تواند در عرصه نظامی ایده‌های جدید فرموله کند و قادر نیست تغییراتی بنیادین در سیستم نظامی وارد کند و آن را بر مبنایی طبقاتی از نو بسازد. نظامی‌گری حرفه‌ای - ارثیه قرون گذشته - و جنگ‌ها، در جامعه کمونیستی جایی ندارند. نبرد راه‌های دیگری را دنبال می‌کند، آشکالی به‌وضوح متفاوت و غیرقابل فهم برای قوه تصور ما به خود می‌گیرد. روحیه نظامی آخرین روزهای خود را در طول فاز گذار دیکتاتوری پرولتاریا سپری می‌کند: بنابر این عجیب نیست که کارگران، به عنوان طبقه، نتوانستند در آن، چیز جدید و مهمی برای رشد آتی جامعه پدید آورند. با این وجود، طبقه کارگر حتی در ارتش سرخ تغییراتی به همراه آورده؛ گرچه ماهیت نظامی‌گری همان ماند که بود و مدیریت امور نظامی به افسرهای سابق و ژنرال‌های ارتش کهنه [واگذار شده بود]، اما این کار، سیاست شورایی در عرصه نظامی را آنقدر منحرف نکرد که کارگران شاهد وارد آمدن خسارت به خودشان یا به منافع طبقاتی‌شان باشند.

اما در عرصه اقتصادی امور کاملاً متفاوت‌اند. تولید و سازماندهی تولید اساس کمونیسم را می‌سازند. بیرون نهادن زحمتکشان از سازماندهی تولید، محروم نمودن‌شان (خودشان یا تشکلات‌شان) از امکان خلق اشکال نوین تولید در صنعت از طریق سندیکا‌های‌شان، دست رد زدن به سندیکا‌ها که بیان سازمان‌یابی طبقاتی پرولتاریا هستند، با هدف واگذاشتن امور به مهارت متخصصینی که در عملیاتی کردن تولید تحت سیستمی کاملاً متفاوت خبره و کارکشته شده‌اند، خروج از ریل‌های اندیشه علمی مارکسیستی است. با این وجود، این همان چیزی است که رهبران حزب ما در حال انجام آن هستند.

با توجه به سقوط کلی صنایع مان که هنوز بر مبنای شیوه تولید سرمایه‌دارانه (بازپرداخت کار با پول، طبقه‌بندی دستمزدها بنا بر کار انجام‌شده) کار می‌کند و رهبران حزب‌مان با بدبینی‌شان به ظرفیت و توان خلاق کلکتیویته‌های کارگری، به دنبال راه نجات برای خروج از هرج و مرج صنعتی می‌گردند. اما کجا؟ نزد شاگردان بازرگانان قدیمی، تکنیسین‌ها، بورژوا - سرمایه‌دارها، کسانی که توان خلاقیت‌شان در تولید تابع روال، عادات و روش‌های تولید و اقتصاد سرمایه‌دارانه است. آنها هستند کسانی که این ایده را رواج می‌دهند که ساختن کمونیسم با ابرازهای بوروکراتیک ممکن است؛ ایده‌ای که از فرط ساده‌لوحی، مضحک است. آنها کسانی هستند که در جایی که آفرینش و جستجو ضرورت دارد، «دستور صادر می‌کنند».

هرچه بیشتر جبهه نظامی در برابر جبهه اقتصادی عقب‌نشینی می‌کند، هرچه فشار الزامات و نیازهای ما شدیدتر می‌شود، اثر و نفوذ این گروه [نیز] تشدید می‌گردد؛ گروهی که نه فقط باطناً با کمونیسم بیگانه است، بلکه مطلقاً از ارتقاء کیفیات ضروری برای ایجاد اشکال نوینی از سازماندهی کار و انگیزه‌های نو برای افزایش تولید و یافتن شیوه‌های جدید تولید و توزیع ناتوان است. تمام این تکنیسین‌های مجرب، آدم‌های اهل عمل، در اموری که امروز در سطح زندگی شورایی ظاهر می‌شوند، از طریق تأثیر و نفوذشان در سیاست اقتصادی، روی رهبران حزب ما در درون نهادهای شورایی فشار وارد می‌کنند.

۴. دولت و حزب

بنابر این حزب برای اعمال کنترل روی دولت شورایی، در یک موقعیت سخت و دست‌وپاگیر گرفتار شده، و باید به سه گروه اقتصادی متخاصم تولیدی گوش داده و خود را با آنها وقف دهد؛ گروه‌هایی که هر کدام‌شان [برآمده از] یک ساختار اجتماعی متفاوت‌اند. [حال آنکه] کارگران سیاستی روشن و بدون سازش می‌خواهند، آنها خواهان پیشرفتی سریع و با گام‌هایی مستحکم به سمت کمونیسم هستند. در حالی که دهقانان، با تمایلات و سمپاتی خرد بورژوا یانه‌شان، انواع گوناگونی از «آزادی» می‌طلبند، که از جمله آنها آزادی تجارت و عدم دخالت [دولت] در امور تجاری است. طبقه بورژوا در این مطالبه به آنها می‌پیوندد. طبقه بورژوا [در روسیه شورایی] در کارمندان [دولت] شورایی، کمیسرهای ارتش و غیره تجلی می‌یابد، کسانی که پیش‌تر خود را با رژیم شورایی وفق داده و سیاست ما را به خطوط خرد بورژوایی می‌کشاند.

در پایتخت، اثر و نفوذ این عناصر خرد بورژوا قابل چشم‌پوشی است، اما در شهرستان‌ها در شوراهای محلی این اثر و نفوذ مهم و مضر است. در آخر، یک گروه دیگر وجود دارد، گروهی از کارگزاران و مدیران سابق صنایع سرمایه‌دارانه. این‌ها مانند سلاطین سرمایه، ریابوشینسکی Ryabushinsky یا روبلیکوف Rublikoff که جمهوری شورایی در طول فاز اول انقلاب از شرشان خلاص شد، نیستند، اما با استعدادترین خدمتگزاران - «مغزها و نوابغ» - نظام سرمایه‌دارانه‌اند، طراحان و مروجان آن هستند. آنها در حالی که به گرمی، گرایش‌های سانترالیستی حکومت شورایی را در عرصه اقتصادی تصدیق می‌کنند، در حالی که به خوبی از مزایای نوعی «انحصار در تولید» trustification و تنظیم اقتصاد (که توسط سرمایه در تمام کشورهای صنعتی پیشرفته در جریان است) آگاه‌اند، تمام هم‌وغم‌شان این است که این تنظیم نه از طریق سازمان‌های کارگری و سندیکاهای صنایع، بلکه از طریق خود آنها انجام شود، [اما] تحت پوشش نهادهای اقتصادی شورایی، کمیته‌های صنعتی مرکزی و ارگان‌های صنعتی «شورای عالی اقتصاد ملی»، آن‌جا که قویاً ریشه دوانده‌اند. نفوذ این آقایان بر سیاست «هوشیارانه» رهبران ما عظیم است، بسیار بیشتر از چیزی که مطلوب باشد. این نفوذ در سیاستی بازتاب می‌یابد که از بوروکراسی دفاع می‌کند و آن را می‌پروراند (و تلاش نمی‌کند که آن را تماماً تغییر دهد، بلکه صرفاً می‌خواهد بهترش کند). این سیاست به ویژه در تجارت خارجی ما - که به تازگی جهش داشته - با دولت‌های سرمایه‌دارانه مشهود است: روابط تجاری‌ای که بر فراز سر کارگران متشکل، چه کارگران روس و چه غیرروس، جریان دارد. این سیاست هم‌چنین بیان خود را در یک رشته از اقداماتی می‌یابد که کاهش فعالیت اتونوم توده‌ها و واگذاری ابتکار به رقبای جهان سرمایه‌دارانه را هدف قرار داده است.

حزب ما در حالی که تلاش می‌کند بین این لایه‌های جمعیتی مختلف، راه میانه‌ای بیابد، مجبور است جهتی بگزیند که وحدت منافع دولت را به مخاطره نیندازد. سیاست روشن حزب در هویت یافتن در نهادهای وضعیت شورایی ذره ذره به سیاست طبقه‌ای فرادست بدل می‌شود؛ و این در ذات خود چیزی نیست غیر از منطبق شدن مراکز رهبری ما با منافع واگرا و آشتی‌ناپذیر این جمعیت اجتماعاً ناهمگون. این انطباق به ناگزیر به تردیدها، نوسان‌ها، انحرافات و خطاها می‌انجامد. کافی است به مسیر زیگزاگی سیاست دهقانی‌مان اشاره شود که از «تکیه بر دهقانان فقیر» به حساب کردن روی «مالکین زحمتکش» گذر کرده است. فرض کنیم که این سیاست گواه «واقع‌گرایی» رهبران ما و «عقلانیت سیاسی» باشد: اما تاریخ‌نگار آینده که بدون پیشداوری مراحل قدرت ما را تحلیل خواهد کرد،

کشف خواهد کرد و نشان خواهد داد که اینجا انحرافی از خط مشی طبقاتی، به سمت «انطباق» و قدم نهادن در راهی پر از احتمال و نتایج زیانبار صورت گرفته است.

مسأله تجارت خارجی را بیش تر بررسی کنیم. در سیاست ما به وضوح نوعی ابهام وجود دارد. این ابهام خود را در اصطکاک مدام بین کمیساریای امور خارجه و کمیساریای تجارت خارجی نشان می دهد. ماهیت این اصطکاک فقط اداری نیست؛ علت اش بنیادی تر است و اگر کار مخفی مراکز رهبری، آشکارا برای عناصر پایه شرح داده می شد، چه کسی می داند اختلافات بین کمیساریای امور خارجه و نمایندگان تجاری در خارج، به کجاها که کشیده نمی شد؟

این اصطکاک به ظاهر اداری، در واقع جدی، عمیق و اجتماعی است و از توده، مخفی نگاه داشته شده است. همین اصطکاک است که سیاست شورایی را وامی دارد که بر سه لایه و اگر ای جمعیتی (کارگران، دهقانان، بورژواهای سابق) منطبق شود. این مسأله، علت دیگری است که حزب را به بحران کشانده. این علت بیش از آن نشان نما و بیش از حد مملوء از احتمالات [خطرناک] است که بتوانیم نادیده اش بگیریم. برای همین است که این باید وظیفه حزب ما باشد که به نام وحدت اش و به نام فعالیت آتی اش به آن بیندیشد و از نارضایتی عمومی که نزد مبارزین پایه برمی انگیزد، درس بگیرد.

۵. توده ها کور نیستند

تا زمانی که، در طول فاز اول انقلاب، طبقه کارگر حس می کرد به تنهایی حامل کمونیسم است، اتحاد نظری کامل و عالی در حزب وجود داشت. در روزهایی که بلافاصله بعد از انقلاب اکتبر آمدند، هیچ کس حتی نمی توانست تصور کند که عده ای در «بالا» و عده ای در «پایین» قرار دارند؛ چرا که کارگران مترقی در گیر متحقق کردن نکته به نکته برنامه کمونیستی طبقاتی ما بودند. دهقانی که زمین دریافت کرده بود، هنوز تصدیق نمی کرد که عضو یا یک شهروند تمام عیار جمهوری شورایی است. روشنفکران، بازرگانان (تمام خرده بورژوازی و شبه متخصصینی که در حال حاضر در جامعه «متخصص» پله به پله از پله کان [جامعه] شورایی بالا می روند) خود را به کناری کشیده بودند و به اوضاع چشم دوخته و مترصد فرصت بودند، به طوری که توده های مترقی کارگری آزادی کامل داشتند که توان و ظرفیت خلاق خود را رشد دهند.

اکنون، این اوضاع کاملاً برعکس شده است. کارگر هر لحظه حس می کند، می بیند و می فهمد که متخصصین و - از آن هم بدتر - شبه متخصصین بی سواد و بی تجربه، او را کنار می گذارند و تمام پست های بالای اداری نهادهای صنعتی و اقتصادی را اشغال می کنند. و حزب به جای کشیدن ترمز این گرایش برخاسته از عناصر کاملاً بیرونی نسبت به طبقه کارگر و کمونیسم، آن را تشویق و تقویت کرده و در پی راهی برای خروج از آشوب صنعتی، نه به کارگران بلکه مشخصاً به این عناصر تکیه می کند. حزب، نه به کارگران، نه به تشکلات کارگری شان، بلکه به این عناصر اعتماد می کند. توده های کارگری این را حس می کنند و به این ترتیب، به جای وحدت نظر و اتحاد در حزب، یک شکاف بروز می یابد.

توده‌ها کور نیستند. برای پنهان کردن انحراف از یک سیاست طبقاتی، محبوب‌ترین رهبران حزب هر چه بگویند، و سازش با دهقانان و سرمایه‌داری جهانی هر چه باشد، و [درجه] اعتماد رهبران به شاگردان نظام تولیدی سرمایه‌دارانه هر چه باشد، اما طبقات کارگری جایی که انحراف از آن آغاز شده است را حس می‌کنند.

کارگران می‌توانند عواطف و عشقی پُرشور به شخصیتی هم‌چون لنین ابراز کنند؛ آنها می‌توانند مسحور فصاحت کلام بی‌مانند تروتسکی و توانش در امر سازماندهی شوند؛ آنها می‌توانند به برخی دیگر از رهبرها به عنوان رهبر، احترام بگذارند؛ اما زمانی که توده‌ها حس می‌کنند دیگر نسبت به آنها اعتمادی وجود ندارد، این خیلی طبیعی است که بگویند: «نه! کافی است. ما از پیروی کورکورانه از شما سرباز می‌زنیم. بگذارید اوضاع را واریسی کنیم. سیاست شما که راه میانه بین سه گروه اجتماعی مخالف را انتخاب می‌کند، قطعاً هوشیارانه است اما بوی [همان] سازگاری و فرصت‌طلبی‌ای را می‌دهد که ما قبلاً تجربه‌اش کرده‌ایم. امروز ما شاید بتوانیم چیزی با سیاست «واقع‌گرای» شما به دست آوریم، اما حواس‌مان هست که در نهایت، سر از جاده غلطی دریاوریم که زیگزاگ‌ها و پیچ‌هایش ما را در آینده، به ویرانی گذشته می‌کشاند».

بدبینی و عدم اعتماد رهبران نسبت به کارگران دائماً افزایش می‌یابد و هرچه رهبران «واقع‌گرا» تر می‌شوند، بیش‌تر به سیاسیون باهوشی بدل می‌گردند که بر تیغه تیزی بین کمونیسم و سازش با گذشته بورژوازی می‌لغزند. هرچه شکاف بین «بالا» و «پایین» بیش‌تر می‌شود، درک و فهم کم‌تر و بحران داخلی خود حزب اجتناب‌ناپذیرتر و توان‌فراستر می‌گردد.

سومین دلیل بحران حزب این است که در واقع در طول سه سال انقلاب، اوضاع اقتصادی طبقه کارگر - کسانی که در کارخانه‌ها کار می‌کنند - نه تنها بهبود نیافته بلکه غیرقابل تحمل‌تر هم شده است. هیچ‌کس جرأت انکار این واقعیت را ندارد. ناراضی‌ترین سرکوب‌شده و [با این حال] گسترده در میان کارگران (کارگران، توجه کنید) واقعاً موجه است.

۶. چه کسانی از انقلاب منتفع می‌شوند؟

تنها دهقانان مستقیماً از انقلاب منتفع شدند. در مورد طبقات متوسط، آنها با هشیاری تمام با شرایط جدید سازگار شده‌اند، درست مثل نمایندگان بورژوازی فرادست که تمام پست‌های رهبری و مسئولیت‌های نهادهای شورایی را (مخصوصاً در زمینه‌های مدیریت اقتصاد دولتی در سازمان‌های صنعتی، و بازسازی روابط تجاری با خارج) اشغال کرده‌اند. تنها اعضای طبقه بنیادین جمهوری شورایی، که تحت عنوان توده‌ها تمام بار دیکتاتوری را به دوش می‌کشند، به طرزی رسواکننده هستی‌ای رقت‌بار دارند.

جمهوری کارگری که توسط کمونیست‌ها، توسط پیشآهنگ طبقه کارگر که به قول لنین «تمام انرژی انقلابی طبقه را جذب کرده‌اند» کنترل می‌شود، زمان کافی برای اندیشیدن به شرایط تمام کارگران و بهبود آن را نداشته است؛ نه [اندیشیدن به] شرایط کارگران [شاغل] در صنایع به اصطلاح «شوک» که شانس این را داشته‌اند توجه «شورای کمیساریای خلق» را جلب کنند، بلکه به شرایط تمام کارگران؛ [کسانی که جمهوری فرصت نداشته] تا شرایط بقای‌شان را به سطحی انسانی برسانند.

کمیساریای کار را کدترین نهاد در میان تمام کمیساریایی‌ها است. در تمام سیاست شورایی، هرگز این سؤال مطرح نشد و هرگز در سطح ملی به طور جدی راجع به آن بحث نشد: در برابر سقوط کامل صنعت و در شرایط داخلی بسیار نامساعد چه کاری می‌توانیم یا باید انجام دهیم تا شرایط کارگران بهبود یابد، تا سلامت‌شان به قصد کار مولد آتی حفظ و سرنوشت‌شان در کارگاه‌ها بهتر شود؟

تا همین اواخر، سیاست شورایی برنامه مدونی برای بهبود سرنوشت کارگران و شرایط زندگی‌شان نداشت. تمام آنچه در این عرصه صورت پذیرفته، به صورت جزئی یا از سر تصادف، [آن هم] توسط مقامات محلی و تحت فشار خود توده‌ها، بوده است. در طول سه سال جنگ داخلی، پرولتاریا قهرمانانه قربانی‌های خود را به قربانگاه انقلاب برده است. او صبورانه انتظار کشیده اما اکنون، در یک چرخش امور، زمانی که مرکز حیاتی جمهوری دوباره به جبهه اقتصادی انتقال یافته، کارگر ساده دیگر ضرورت «رنج کشیدن و صبر کردن» را نمی‌فهمد. چرا؟ مگر نه این است که او خالق زندگی بر مبنای کمونیستی است؟ بگذارید بازسازی را در دستان خود بگیریم، چون ما بهتر از آقایانِ مراکز رهبری می‌دانیم از کجا بیش‌تر زخم خورده‌ایم.

در ابتدا کارگر نظاره می‌کند، می‌بیند که تا الان مشکلات بهداشت، سلامت، بهبود شرایط کار در کارخانه - به عبارت دیگر، بهبود سرنوشت کارگران - آخرین مرتبه را در سیاست ما به خود اختصاص داده است. اسکان کارگران در خانه‌های بورژوایی که مناسب نیستند به کنار، ما پیشرفتی در مورد مشکل مسکن نکردیم و از آن هم بدتر، ما حتی در عمل مسئله مسکن کارگران را طرح نکردیم. بر ما شرم باد، در قلب کشور، حتی در مسکو، کارگران هنوز در محله‌های کثیف، پرجمعیت و بدون بهداشت زندگی می‌کنند. با دیدن آنها، آدم فکر می‌کند که در این کشور هرگز انقلابی رخ نداده است. ما همگی می‌دانیم که نمی‌توان مشکل مسکن را در چند هفته و نه حتی در چند سال حل کرد؛ همگی می‌دانیم با توجه به فقرمان، راه حل مشکل مسکن با مصائب بسیاری مواجه خواهد شد. اما نابرابری فزاینده بین گروه‌های صاحب امتیاز در روسیه شورایی و کارگران ساده، [این] «استخوان‌بندی دیکتاتوری»، نارضایتی را تغذیه و حفظ می‌کند.

کارگر می‌بیند کارمندان [حکومت] شورایی، آدم‌هایی که از پس خودشان برمی‌آیند، چطور زندگی می‌کنند و خود او چطور زندگی می‌کند؛ او که سنگینی دیکتاتوری پرولتاریا بر دوش اوست. او چیز دیگری نمی‌بیند مگر این که در طول انقلاب، به زندگی و سلامت کارگران در کارخانه‌ها کم‌ترین توجهی نشده؛ او می‌بیند جایی که پیش از انقلاب شرایط کم‌ویش قابل تحمل بود این شرایط هنوز توسط کمیته‌های کارگاه‌ها برقرار هستند؛ اما آنجا که چنین شرایطی وجود نداشته - جایی که گازها و رطوبت هوا سلامت زحمتکشان را به مخاطره می‌اندازد - وضعیت به روال سابق ادامه یافته است.

-: «ما نمی‌توانستیم به این وضعیت توجه کنیم، ببخشید، جبهه نظامی [واجب‌تر] بود.» با این وجود، زمانی که می‌بایست ساختمانی که توسط نهادهای شورایی اشغال شده تعمیر گردد، مواد و کارگران لازم یافت می‌شود. چه اتفاقی می‌افتد اگر ما تلاش می‌کردیم متخصصین و «کارشناسان» خود را، که مشغول ترانزاکسیون تجاری با خارج هستند، در این بیغوله‌ها که محل کار و زندگی توده‌های کارگری‌اند، جا می‌دادیم؟ آنها چنان فریادی سر می‌دادند که می‌بایست کل بخش مسکن را بسیج کرد تا «این شرایط آشفته» که مولد بودنِ متخصصین ما را مختل کرده، بهبود یابد.

۷. درد ما درد آنها نیست...

خدمتی که «اپوزیسیون کارگری» ارائه می‌دهد این است که این دسته از مشکلات مربوط به بهبود سرنوشت کارگران و دیگر مطالبات فرعی کارگری می‌بایست در سیاست کلان اقتصادی قرار بگیرد. بدون استوار شدن زندگی کارگران بر مبنای یک پایه اقتصادی جدید، مولد بودن کار افزایش نخواهد داشت.

هرچه به این موضوع کم‌تر پرداخته شود، عدم فهم، دوری و بدبینی متقابل بین رهبران و کارگران عمیق‌تر می‌شود. از طرفی [بین کارگران و رهبران] وحدتی در کار نیست. نیازها، مطالبات و آمال‌شان معنای یکسانی ندارد. «رهبران یک چیز هستند و ما یک چیز کاملاً متفاوت. شاید واقعاً رهبران بهتر بدانند چطور کشور را اداره کنند، اما موفق نمی‌شوند که نیازهای ما، زندگی ما در کارخانه‌ها، مطالبات و نیازهای فوری ما را بفهمند. آنها نمی‌فهمند و نمی‌دانند.» با این استدلال، جنبش به‌طور غریزی به سمت سندیکاها و در نتیجه رها کردن حزب برمی‌گردد. «درست است که آنها از [میان] ما برخاسته‌اند، اما به محض این‌که در این مراکز [قدرت] مستقر می‌شوند، ما را [به حال خود] رها می‌کنند و زندگی متفاوتی را شروع می‌کنند. آنها از این‌که ما رنج می‌کشیم، نگرانی‌ای به خود راه نمی‌دهند. رنج‌های ما دیگر رنج آنان نیست.»

با جذب هرچه بیش‌تر بهترین عناصر سندیکاها و کارخانه‌های ما به حزب، و با فرستادن ایشان به جبهه یا به نهادهای شورایی، پیوند بین کارگران پایه و مراکز رهبری ضعیف‌تر و شکاف [بین آنها] عمیق‌تر می‌شود و برای همین است که اکنون این جدایی در صفوف خود حزب هم بروز یافته. کارگران به واسطه «اپوزیسیون کارگری» شان می‌پرسند: «ما که هستیم؟ آیا ما واقعاً سنان دیکتاتوری طبقاتی هستیم یا فقط گله‌ای مطیع‌ایم که به درد حمایت از کسانی می‌خورد که با قطع تمام پیوندها با توده‌ها، سیاست خود را پیش می‌برند و بدون در نظر گرفتن نظرات ما، بدون توجه به ظرفیت خلاق ما، تحت پوشش نام حزب، صنایع را سامان می‌دهند؟»

۸. اهداف «اپوزیسیون کارگری»

رهبران حزب هرکاری هم که برای از سر باز کردن «اپوزیسیون کارگری» انجام بدهند، این گروه باز هم نیروی طبقاتی توانمند و رشد یابنده‌ای باقی می‌ماند که بر خود مقدر می‌داند انرژی‌ای حیات‌بخش به زندگی اقتصادی و همین‌طور به حزب کمونیست تزریق کند که در حال از ضعیف شدن و به افول گراییدن است.

[بالاتر] ذکر سه علتی رفت که در بطن حزب بحران می‌آفریند. ابتدا شرایط عینی غالب که تحت آنها کمونیسم در روسیه پیگیری و متحقق می‌شود (جنگ داخلی، عقب‌ماندگی اقتصادی کشور، ویرانی کامل صنعت به دلیل سالیان طولانی جنگ). علت دوم، ترکیب ناهمگون جمعیت ماست (۷ میلیون کارگر، دهقانان، طبقات متوسط و در نهایت بورژوازی سابق، بازرگانان، و تمام حرفه‌هایی که سیاست نهادهای شورایی را تحت تأثیر قرار داده و در حزب نفوذ می‌یابند). سومین علت لختی حزب در مورد بهبود فوری زندگی کارگران و ضعف نهادهای شورایی مربوطه و عدم توان‌شان در پرداختن به این مشکلات و رفع آنهاست.

با این اوصاف «اپوزیسیون کارگری» چه می‌خواهد؟ و به چه کار می‌آید؟

کارایی و فایده «اپوزیسیون کارگری» در تمام پرسش‌های تکان‌دهنده‌ای است که پیش پای حزب می‌گذارد. این گروه به تمام چیزهایی که صرفاً تهییجات و تحرکات پراکنده در توده‌ها بوده شکل می‌دهد، چیزهایی که کارگران غیرحزبی را از حزب دور کرده؛ «اپوزیسیون کارگری» مشخصاً و بدون ترس به رهبران اعلام می‌کند: «[لحظه‌ای] دست نگه‌دارید، به اطراف خود نگاه بیندازید، بیندیشید! ما را به کجا هدایت می‌کنید؟ ما از مسیر درست خارج نشده‌ایم؟ برای حزب بسیار مخاطره‌آمیز خواهد بود که از بنیان دیکتاتوری [پرولتاریا] جدا شود. [اینگونه] حزب درست مانند طبقه کارگر تنها خواهد ماند. این است بزرگ‌ترین خطر برای انقلاب.»

وظیفه حزب در بحران فعلی این است که بدون هراس با خطاهایش مواجه شود و به ندای طبقه وسیع توده‌های کارگری گوش فرا دهد. به لطف قدرت خلاق طبقه‌ای بالنده که به واسطه سندیکا‌های صنایع متجسم شده، ما به سمت بازسازی و رشد نیروهای خلاق کشور پیش می‌رویم. از طریق بازگشت به دموکراسی و آزادی عقیده و نقد حزب از درون، ما به سمت تصفیه حزب از عناصر بیرونی نسبت به آن و به سمت تصحیح فعالیت حزب پیش می‌رویم.

ب. سندیکاها: وظایف و مشکلاتشان

۱. چه کسانی باید اقتصاد کمونیستی را بنا کنند؟

ما پیش‌تر به اختصار علل بنیادین بحران حزب را برشمردیم. اکنون مهم‌ترین نکات افتراق‌نظر بین رهبران حزب و «اپوزیسیون کارگری» را روشن خواهیم کرد. دو نکته اصلی وجود دارد: نقش و مشکلات سندیکاها در دوران بازسازی اقتصاد ملی، در پیوند با سازمان تولید بر پایه‌ای کمونیستی؛ و مسئله فعالیت اتونوم توده‌ها، در پیوند با بوروکراسی در حزب و در شوراهای.

اجازه دهید به ترتیب به دو سؤال مطرح شده پاسخ دهیم. دوره «تدوین ترها» در حزب ما پایان یافته است. ما در برابر خود شش پلتفرم مختلف، شش گرایش در درون حزب می‌یابیم. حزب هرگز چنین تنوعی در گرایش‌ها و چنین اختلاف‌ظرفی بین گرایش‌ها به خود ندیده؛ هرگز اندیشه حزب در فرمول‌بندی یک مسئله، چنین غنی نبوده است. پس این مسئله بنیادین است، و در واقع هم همین‌طور است. هر افتراق‌نظری تنها به یک مسئله اساسی ختم می‌شود: اقتصاد کمونیستی چگونه ساخته خواهد شد و چه کسی آن را می‌سازد؟

این مسئله کُنه برنامه ماست، قلب آن است. علاوه‌براین، اهمیت این مسئله کم‌تر یا بیش‌تر از مسئله گرفتن قدرت سیاسی توسط پرولتاریا نیست. فقط گروه بوبنوف Boubnov، (از اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک) به اصطلاح «سانتریسم سیاسی»، چنان نزدیک‌بین است که اهمیت این مسئله را ناچیز بشمارد و اعلام کند که «مسئله سندیکا فعلاً اهمیت ندارد و بیان هیچ مشکل‌تئوریکی نیست».

طبیعی است که این مسئله، حزب را به صورت جدی تکان بدهد. چرا که در واقع این مسئله به [پاسخ] این [پرسش] برمی‌گردد که در چه جهتی چرخ تاریخ را خواهیم چرخاند؟ به سمت جلو پیش خواهیم رفت یا به عقب بازخواهیم گشت؟ همچنین طبیعی است

که حتی یک کمونیست در حزب نباشد که بتواند در طول بحث در مورد این مسأله، بی طرف و بی تفاوت باقی بماند. برای همین هم ما نتیجتاً شش گرایش مختلف داریم.

با این وجود اگر ما با دقت به تحلیل تمامی تزیهای این گرایشات، که به صورت ظریفی از هم متمایز هستند، پردازیم درمی یابیم که در مورد مسأله بنیادین - چه کسی اقتصاد کمونیستی را خواهد ساخت و تولید را بر مبنایی نوین سازمان خواهد داد؟ - تنها دو دیدگاه وجود دارد. یکی توسط اعلان پرنسپهای «اپوزیسیون کارگری» بیان و فرموله شده، و دیگری دیدگاهی است که تمام گرایشات دیگر را در بردارد که فقط در جزئیات ظریف با هم فرق دارند اما [در عین حال] در مبانی همانندند.

پلتفرم «اپوزیسیون کارگری» از چه حمایت می کند؟ و این اپوزیسیون در دوران کنونی چه نقشی به سندیکاها و به طور دقیق تر سندیکاهای صنایع اختصاص می دهد؟

«ما باور داریم مشکل بازسازی و رشد نیروهای مولده کشورمان جز از طریق دگرگونی کامل نظام کنترل اقتصاد حل نخواهد شد» (گزارش شلیاپنیکوف Chliapnikov، دسامبر ۱۹۲۰). خوب دقت کنید رفقا: «از طریق دگرگونی کامل نظام کنترل [اقتصاد]». این چه معنایی دارد؟ این گزارش چنین ادامه می دهد: «مبنای افتراق نظر حول این مسأله است: حزب با چه ابزاری می تواند سیاست اقتصادی در این دوره را تغییر دهد؟ از طریق کارگران متشکل در سندیکاهای شان یا از بالای سر آنها و به واسطه ابزارهای بوروکراتیک، از طریق کارمندان تقدس یافته دولت؟»

مسأله این است: کمونیسم را با کارگران یا بر فراز سر آنها، از طریق کارمندان شوراهای متحقق می کنیم؟ بیندیشیم رفقا، آیا ممکن است که اقتصاد کمونیستی را با به کار بردن ابزار و ظرفیت های خلاق پس مانده های طبقه ای دیگر، که همگی در روال گذشته غرق اند، ساخت؟ اگر به مثابه مارکسیست، به مثابه دانشمند بیندیشیم، قاطعانه و آشکارا پاسخ خواهیم داد: «نه!»

۲. مناسبات جدید در تولید و برداشت ماتریالیستی از تاریخ

افتراق نظر و علت بحران، ریشه در این باور دارد که [گویا] «عمل گراها»، تکنیسین ها، متخصصین و سازمان دهنده های تولید سرمایه دارانه می توانند به یک آن خود را از برداشت های سنتی شان در مورد مدیریت کردن کار برهانند. برداشت هایی که در طول سالیانی که در خدمت سرمایه بوده اند، عمیقاً در گوشت و پوست شان حک شده. ریشه بحران در این باور است که [گویا آنها، عناصر بورژوا] در توان شان است که اشکال نوینی از تولید، از سازمان دهی کار و از انگیزه بخشی به زحمت کشان، به وجود آورند. این چنین گمانی به معنی فراموش کردن حقیقت غیر قابل انکاری است که [می گوید] تغییر نظام تولیدی، کار چند نابعه نیست، بلکه صرفاً نیازهای یک طبقه است که می تواند نظام تولیدی را تغییر دهد.

فقط یک لحظه تصور کنید که در طول فاز گذار از سیستم فئودالی مبتنی بر کار سرف ها به نظام تولیدی سرمایه دارانه - گذار به سیستمی که در آن، کار مزدی به اصطلاح آزادانه در صنعت به خدمت گرفته می شود - تصور کنید که طبقه بورژوازی در آن دروان، به خاطر عدم تجربه لازم برای سازمان دهی تولید سرمایه دارانه، دست به دامن مدیران کارا، باهوش و مجرب مالکان فئودال می شد که سر و کارشان با سرف ها بود، و تصور کنید که بورژوازی، وظیفه سازمان دهی تولید بر مبنای جدید سرمایه دارانه را به آنها محول

می‌کرد. در این صورت چه اتفاقی می‌افتاد؟ این متخصصین [فتودال] که برای افزایش بارآوری کار به شلاق عادت داشتند، آیا موفق می‌شدند یک «پرولتاریای آزاد» را به کار بگمارند که هر چند گرسنه است، [اما] از نحوست کار اجباری، آزاد شده تا [در نهایت] سرباز یا کارگر روزمزد شود؟ آیا این متخصصین تمام تولید سرمایه‌دارانه در حال زایش را خراب نمی‌کردند؟ نگهبان بردگان زنجیر شده، مالکین سابق و کارگردانان‌شان به صورت فردی قادر بودند که خود را با اشکال نوین تولید انطباق دهند، اما از میان صفوف آنها نبود که خالقین واقعی و سازندگان اقتصاد سرمایه‌دارانه بورژوازی به خدمت گرفته شدند.

غریزه طبقاتی به اولین مالکین کارخانه‌های سرمایه‌دارانه القا کرد که بهتر است به آرامی قدم بردارند و برای برقراری پیوند بین سرمایه و کار، به جای در پیش گرفتن شیوه‌های سابق و ناکارآمد استثمار نیروی کار که توسط نظام پیشین خلق شده‌اند، بهتر است عقل سلیم را جایگزین کند. غریزه طبقاتی، در طول نخستین فاز رشد سرمایه‌دارانه، به گونه‌ای صحیح اولین سرمایه‌دارها را هدایت کرد: به جای نگهبان و شلاق باید از محرک‌های انگیزشی استفاده می‌کردند: رقابت، بلندپروازی شخصی کارگران که در خطر بیکاری و فلاکت قرار داشتند. با درک این محرک انگیزشی جدید برای کار، سرمایه‌دارها آن‌قدر باهوش بودند که از آن، با افزایش بارآوری کار «آزاد» به خدمت گرفته شده تا سطحی بسیار بالا، برای بسط اشکال بورژوایی سرمایه‌دارانه تولید استفاده کنند.

پنج قرن پیش، بورژوازی محتاطانه عمل می‌کرد و با وسواس به غرایز طبقاتی خود گوش می‌داد. او بیش‌تر از این که روی تجربه متخصصین مجربی که تولید را در مؤسسات فتودالی سازمان داده بودند تکیه کند، روی غریزه طبقاتی خود حساب می‌کرد. بورژوازی کاملاً حق داشت، همان‌طور که تاریخ ثابت کرد.

ما سلاح بزرگی در اختیار داریم که به کمک‌مان خواهد آمد تا کوتاه‌ترین مسیر به سوی پیروزی طبقه کارگر را بیابیم، تا از رنج آن بکاهیم و خیلی سریع یک نظام تولیدی نوین - کمونیسم - برپا سازیم. این سلاح، برداشت ماتریالیستی از تاریخ است. با این وجود به جای آن که، از راه گسترش دادن تجربه‌مان و تصحیح تحقیقات‌مان در هماهنگی با تاریخ از این سلاح استفاده کنیم، آماده هستیم که آن را به دور افکنده و مسیر سنگلاخ و ماجراجویانه یک آزمایش‌گری کور را بپیماییم.

پیشانی اقتصادی‌مان هر چه هم باشد، ما حق نداریم در ناامیدی فرو برویم؛ فقط حکومت‌های سرمایه‌دارانه می‌توانند در ناامیدی غرق شوند، حکومت‌هایی که به بن‌بست رسیده‌اند. آنها بعد از این که تمام قابلیت‌های خلاقانه نظام سرمایه‌دارانه را فرسودند، دیگر نمی‌توانند راه‌حلی برای معضلات‌شان بیابند.

در مورد روسیه کارگری دلیلی برای ناامیدی وجود ندارد، چرا که انقلاب اکتبر در این جا با افزایش عظیم بارآوری کار، یک افق نو و ناشناخته برای خلق و آفرینش اقتصادی و رشد اشکال تولیدی کاملاً جدید گشوده است. نه تنها نباید راه گذشته را در پیش گرفت، بلکه برعکس، باید نیروهای آفریننده [دوران] آینده را به‌طور کامل آزاد ساخت. این کاری است که «اپوزیسیون کارگری» انجام می‌دهد.

چه کسی اقتصاد کمونیستی را می‌سازد؟ یک طبقه - طبقه کارگر و نه نبوغ افرادی که به گذشته تعلق دارند. چرا که طبقه کارگر به نحوی ارگانیک با اشکال جدید تولیدی بارآورتر و عالی‌تر که با سختی متولد می‌شوند، پیوند دارد. کدام ارگان - سندیکا‌های صنعتی خالصاً کارگری یا نهادهای اقتصادی شورایی ناهمگن - می‌تواند مشکلات خلق سازماندهی اقتصاد جدید و تولید جدید را

صورت‌بندی و حل کند؟ از نظر «اپوزیسیون کارگری»، تنها کلکتیو‌ته‌های کارگری قادر به این کار هستند و نه یک کلکتیو‌ته بوروکراتیک کارمندان که از لحاظ اجتماعی ناهمگون است و دوز بالایی از عناصری از قماش سرمایه‌دارهای از رده خارج با روحیاتی که از شیوه کهنه تولید، افلیج شده‌اند را با خود دارد.

«سندیکاها باید از رویه فعلی‌شان، [یعنی] مقاومت منفعل در برابر نهادهای اقتصادی، به مشارکتی فعال در مدیریت تمام ساختارهای اقتصادی کشور گذر کنند» (ترهای «اپوزیسیون کارگری»).

جست‌وجوگری، کشف و آفرینش اشکال جدید و عالی‌تر اقتصادی، یافتن محرک‌های انگیزشی تازه برای بارآوری کار؛ تمام این‌ها نمی‌تواند کار کسی غیر از کلکتیو‌ته‌های کارگرانی باشد که به نحوی تنگاتنگ به اشکال جدید تولید وابسته‌اند. تنها آنها هستند که می‌توانند بر اساس تجربه روزمره‌شان، به نتایجی [در مورد شیوه مدیریت کار در یک دولت جدید کارگری] برسند. در نگاه اول این نتایج صرفاً پراتیکی به نظر می‌رسند، با این وجود در وضعیتی که فقر، فلاکت، بیکاری و رقابت در بازار کار، دیگر محرک‌های انگیزشی برای کار نیستند، این نتایج وجود عناصر تئوریک ارزشمندی در خود دارند. یافتن یک محرک انگیزشی - یک مشوق برای کار - این است بزرگ‌ترین وظیفه طبقه کارگر در آستانه کمونیسم. هیچ کس، مگر خود طبقه کارگر متشکل در کلکتیو‌ته‌ها، نمی‌تواند این مشکل بزرگ را حل کند.

راه‌حلی که سندیکا‌های صنعتی برای [رفع] این مشکل ارائه می‌کنند، مبتنی است بر اعطای آزادی کامل به کارگران یعنی به تنها طبقه‌ای که خالق کمونیسم است: آزادی به تجربه درآوردن، کشف و هماهنگ کردن اشکال نوین تولید، آزادی سازمان دادن کارآموزی‌های حرفه‌ای بر مبنای طبقاتی، آزادی ابرازنظر و رشد دادن ظرفیت آفرینندگی‌شان. این روشی است که «اپوزیسیون کارگری» راه‌حل این مشکل سخت را درمی‌یابد، و برای همین هم نکته اساسی تره‌ایش این است: «سازماندهی کنترل اقتصاد اجتماعی حق انحصاری کنگره تمام‌روس تولیدکننده‌هاست که در سندیکا‌های‌شان متحد هستند و پیکره مرکزی‌ای را که تمام زندگی اقتصادی جمهوری را هدایت می‌کند، برمی‌گزینند». این نکته آزادی ابراز ظرفیت‌های آفرینندگی طبقه کارگر را تضمین می‌کند، بدون این که این ظرفیت‌ها توسط ماشین‌های بوروکراتیک، محدود یا تکه‌پاره شوند؛ ماشین‌های بوروکراتیکی که از روال روزمره نظام سرمایه‌دارانه تولید و کنترل اشباع شده‌اند. «اپوزیسیون کارگری» به قدرت خلاق طبقه خود - طبقه کارگر - اعتماد دارد. بقیه برنامه، به دنبال همین پیش‌فرض می‌آید. اما دقیقاً روی این نکته است که اختلافات بین «اپوزیسیون کارگری» با خط‌مشی‌ای که رهبران درپیش گرفته‌اند شروع می‌شود.

۳. چه کسانی تولید را مدیریت خواهد کرد؟

بدینی نسبت به طبقه کارگر (نه در سپهر سیاسی بلکه در سپهر ظرفیت‌های آفریننده اقتصادی): این است گنه ترهایی که امضای رهبران حزب ما پای آن است. آنها باور ندارند که دستان زمخت کارگران، که از لحاظ فنی ناآزموده هستند، بتوانند پایه‌های اشکال اقتصادی‌ای خلق کنند که در طول زمان، نظام هارمونیک تولید کمونیستی را شکل بدهد.

همگی - لنین، تروتسکی، زینویف، بوخارین - فکر می کنند که تولید امری «چنان حساس» است که بدون کمک و دستیاری «مدیران» ممکن نیست. ابتدا باید کارگران را آموزش داد، به آنها «یاد داد» و تنها بعد از آن، زمانی که بزرگ شدند، می توان از تمام «آموزگاران» «شورای عالی اقتصاد ملی» خلاص شد و اجازه داد سندیکاها کنترل تولید را به دست گیرند. این خیلی معنادار است که تمام تزهایی که توسط رهبران حزب تدوین شده اند، در یک نکته اساسی به هم پیوند می خورند: فعلاً نمی توانیم کنترل تولید را به سندیکاها بسپاریم؛ فعلاً «باید صبر کرد».

باید تصریح کرد که تروتسکی، لنین، زینویف و بوخارین در توضیح این که چرا برای چرخاندن صنعت هنوز نمی توان به کارگران اعتماد کرد، دلایل متفاوتی ارائه می دهند؛ اما همگی در حال حاضر روی یک موضوع توافق دارند: مدیریت تولید باید بالای سر کارگران، از طریق میراث دوران گذشته و سیستمی بوروکراتیک صورت گیرد. روی این موضوع بین رهبران توافق کامل برقرار است.

گروه «ده» این چنین عنوان می کند: «مرکز ثقل کار سندیکاها در حال حاضر باید به سمت عرصه اقتصادی و صنعتی جابه جا شود». «سندیکاها که به مثابه نهادهای کارگران متشکل شده، در هماهنگی با عمل کرد صنعتی ساخته شده اند؛ باید کار اصلی سازماندهی تولید را تضمین کنند». [اینجا عبارت] «کار اصلی» عبارتی بسیار مبهم است که راه را برای تفسیرهای گوناگون باز می گذارد، هرچند به نظر می رسد پلتفرم «ده» به نسبت تروتسکی، در اداره صنایع آزادی بیش تری برای سندیکاها قائل باشد، اما کمی جلوتر، تزهایی [گروه] «ده» شروع می کنند به توضیح دادن آنچه باید از «کار اصلی» فهمید: [کار اصلی عبارت است از] «مشارکت فعال تر در مراکزی که تولید را تنظیم، نیروی کار را کنترل، ثبت و [در جاهای مختلف] پخش می کنند، مبادله بین شهرها و روستاها را سازمان می دهند، با خرابکاری مبارزه می کنند و احکام کار اجباری و غیره را به اجرا درمی آورند». همین! هیچ چیز تازه ای وجود ندارد، هیچ چیزی بیش تر از آنچه سندیکاها تاکنون کرده اند، [گفته نشده] که نه می تواند تولید ما را نجات دهد، نه به حل اساسی مسئله اصلی - [یعنی] افزایش و رشد نیروهای مولد کشورمان - کمکی می کند.

برای روشن تر شدن این که برنامه «ده» به سندیکاها هیچ اختیار مدیریتی ای نمی دهد، بلکه در اداره صنعتی نقشی فرعی به آنها تخصیص می دهد، نویسندگان می افزایند: «سندیکاها در ادامه فرایند انقلاب اجتماعی شان، در یک مرحله پیشرفته (نه اکنون، بلکه در یک مرحله پیشرفته)، باید به ارگان های اتوریته اجتماعی بدل شوند، و با همین عنوان و [نیز] در تبعیت از دیگر سازمان ها کار کنند و پرنسپ های جدید سازمان زندگی اقتصادی به اجرا درآورند».

با این حرف، نویسندگان تزهایی گروه «ده» بیان می کنند که سندیکاها باید با تبعیت کردن از «شورای عالی اقتصاد ملی» و بخش هایش کار کنند.

۴. نقطه نظر تروتسکی

چه تفاوتی بین این موضع و موضع «یکی کردن از راه رشد»، که تروتسکی پیشنهاد داده وجود دارد؟ این دو فقط در روش متفاوت اند. تزهایی «ده» روی نقش آموزشی سندیکاها تأکید می گذارند. رهبران ما - به عنوان سیاسیون باهوش - در فرمول بندی های شان از مشکل سندیکاها، مخصوصاً در عرصه سازماندهی، صنعت و آموزش، ناگهان به کسوت «استاد» درمی آیند.

این تفاوت دیدگاه خاص، نه حول نظام اداری در صنعت، که اساساً حول نظام آموزش توده‌ها می‌چرخد. زمانی که خلاصه مذاکرات و سخنرانی‌های رهبران مان که هبا علائم اختصاری نوشته می‌شوند را ورق می‌زنیم، از ظهور ناگهانی گرایش پداگوژیک‌شان حیرت می‌کنیم. هر کدام از نویسندگان ترها عالی‌ترین شیوه آموزش و تربیت توده‌ها را پیشنهاد می‌دهد، اما تمام این نظام‌های «آموزشی و تربیتی»، امکان پرورش و بروز ظرفیت‌های آفریننده همان کسانی را که به آنها آزادی تجربه‌گری درس داده می‌شود، انکار می‌کنند. در این عرصه نیز، تمام پداگوگ‌های ما به نسبت زمانه‌مان عقب هستند.

بدبختی این جاست که لنین، تروتسکی، بوخارین و دیگران عملکردهای سندیکاها را نه به کنترل تولید یا به مدیریت صنایع، بلکه به یک کلاس درس برای آموزش و تربیت توده‌ها محدود می‌کنند. در طول بحث، به نظر برخی رفقای ما رسید که تروتسکی موافق «نوعی جذب سندیکاها توسط دولت» است، [به این معنی که دولت سندیکاها را] نه به یکباره، بلکه تدریجاً [جذب می‌کند] و می‌خواهد برای سندیکاها حق کنترل نهایی روی تولید را (همان‌طور که برنامه ما آن را توضیح می‌دهد) حفظ کند. به نظر می‌رسد این نکته، یک لحظه تروتسکی را روی همان زمینی می‌نشانند که اپوزیسیون در آن قرار دارد؛ آنجا که گروه مخالف «جذب توسط دولت» که توسط لنین و زینویف نمایندگی می‌شد، موضوع فعالیت سندیکاها و مشکل‌اش را هم‌چون مشکل «آموزش و تربیت برای کمونیسم» می‌دید.

لنین [ما ترجمه فرانسه را معیار قرار داده و فکر می‌کنیم که در متن انگلیسی به اشتباه تروتسکی آمده که با توجه به بند قبل و بعد متوجه می‌شویم این نه تروتسکی که لنین با زینویف هم‌نظر است] و زینویف چنین فریاد می‌زنند: «سندیکاها برای کار زمخت ضروری هستند.» (گزارش سی‌ام دسامبر، ص ۲۲) به نظر می‌رسد تروتسکی نظر متفاوتی داشته باشد. برای او کار اساسی سندیکاها مبتنی است بر سازمان‌دادن تولید. در این مورد حق کاملاً با اوست. او همچنین به درستی می‌گوید: «چنانچه سندیکاها مدارس کمونیسم باشند، کارشان اشاعه تبلیغ و ترویج عمومی نیست (در چنین حالتی آنها نقش «کلوب‌ها» را بازی خواهند کرد)، و همین‌طور هم کارشان بسیج کردن اعضای‌شان برای کار نظامی یا جمع‌آوری مالیات بر تولید نیست، بلکه سندیکاها مدارس کمونیسم هستند تا برای همه اعضای‌شان آموزشی عمومی بر مبنای مشارکت‌شان در تولید تدارک ببینند.» (گزارش تروتسکی، ص ۳۰)

این کاملاً درست است، اما یک چیز مهم این‌جا غایب است؛ سندیکاها فقط مدارس کمونیسم نیستند، آنها آفریننده آن [یعنی کمونیسم] نیز هستند.

از آفرینندگی طبقه کارگر غفلت شده و تروتسکی جای آن را با ابتکار «سازمان‌دهنده‌های واقعی تولید» - کمونیست‌های درون سندیکاها - پر می‌کند. (گزارش تروتسکی، سی‌ام دسامبر) کدام کمونیست‌ها؟ بنا به نظر تروتسکی، کمونیست‌هایی که - به دلایلی که غالباً هیچ ربطی به مسائل مربوط به مشکلات صنعتی و اقتصادی سندیکاها ندارند - از طرف حزب منصوب شده‌اند تا پست‌های اداری در درون سندیکاها را اشغال کنند. تروتسکی صادق است، باور ندارد که کارگران آماده خلق کمونیسم باشند، که کارگران [قادر باشند] از خلال دردها و رنج‌های‌شان و اشتباهات‌شان به دنبال آفرینش اشکال نوین تولید باشند. این موضوع را تروتسکی صادقانه و با صراحت توضیح داده است. او پیش از این، نظام آموزشی خود، «آموزش از طریق کلوب‌ها»ی توده‌ها و تمرین‌شان برای ایفای نقش «استادکاران» را در «ارگان اداری مرکزی راه‌آهن» متحقق کرده، درحالی‌که برای این کار تمام شیوه‌های آموزش توده‌ها را که سابق بر این استادکاران روی شاگردان‌شان انجام می‌دادند، پذیرفته و به کار گرفته است. درست است که با کوبیدن بر سر یک شاگرد

نمی‌شود او را بدل به یک بازرگان موفق کرد؛ با این وجود، تا وقتی که چوب استاد - رئیس بالای سرش معلق باشد، او [همچنان] کار می‌کند و تولید می‌کند.

بنابر نظر تروتسکی، این است ماهیت انتقال نقطه مرکزی از «سیاست به مشکلات صنعتی»: بالابردن بارآوری تولید، حتی موقتی و از هر طریقی، ماهیت کاری است که باید انجام داد. از نظر تروتسکی، به سوی این هدف است که باید تمام آموزش در سندیکاها را جهت داد.

۵. نظرات لنین، زینویف و بوخارین

با این وجود، رفیق لنین و رفیق زینویف با تروتسکی توافق ندارند. آنها «آموزگاران» شیوه مدرن اندیشیدن هستند. بارها [از جانب آنها] اعلام شده که سندیکاها مدارس برای کمونیسم بوده‌اند. «مدارس برای کمونیسم»، این به چه معنی است؟ اگر ما این تعریف را جدی بگیریم، می‌خواهد بگوید که در چنین مدرسی آنچه در ابتدا ضروری است، درس دادن و تربیت کردن است و نه فرمان دادن (این اشاره به موضع تروتسکی تشویق‌ها را به همراه دارد). کمی بعدتر، زینویف می‌افزاید: سندیکاها وظیفه بزرگی بر عهده دارند، هم برای پرولترها و هم برای آرمان کمونیستی. این است نقش بنیادینی که سندیکاها باید بازی کنند. با این وجود، ما فعلاً آن را فراموش می‌کنیم و فکر می‌کنیم که می‌توانیم به مشکل سندیکاها با شیوه‌ای بسیار نامحتاطانه، خیلی خشن و خیلی سخت‌گیرانه برخورد کنیم.

لازم است یادآوری شود که این سازمان‌ها وظایفی خاص برعهده دارند که فرمان صادر کردن، نظارت کردن یا دیکته کردن نیست. بلکه وظایفی است که تماماً خلاصه می‌شود به جلب توده‌های کارگر به کانال جنبش متشکل پرولتاریا. با این روش، استاد تروتسکی در نظام آموزش توده‌هایش زیاده از حد جلو رفته است! اما پیشنهاد خود رفیق زینویف چیست؟ [او پیشنهاد می‌دهد] که اولین درس‌های کمونیسم در درون سندیکاها داده شود: «به آنها (به توده‌ها) پایه‌ای‌ترین فکتهای جنبش پرولتاری تدریس شود». چطور؟ از طریق تجربه انضمامی، از طریق خلق پراتیک اشکال جدید تولید، یعنی چیزی که اپوزیسیون می‌خواهد؟ ابداً! گروه لنین - زینویف سیستم آموزشی‌ای پیشنهاد می‌دهد که از روخوانی، درس‌های اخلاقی، و ارائه الگوهایی که به خوبی برگزیده شده‌اند، درست شده است. ما ۵۰۰۰۰۰ کمونیست داریم (که در بین آنها، متأسفانه باید بگوییم، خیلی‌هایشان [به نسبت طبقه کارگر] خارجی - ولگردهایی از دنیایی دیگر [بیگانه با دنیای پرولتاریایی] - هستند) در برابر ۷ میلیون کارگر.

بنا به نظر رفیق لنین، حزب «پیش‌آهنگ پرولتاریا» را در قلب خود جذب کرده است و بهترین کمونیست‌ها - با تشریک مساعی با کارشناسان نهادهای اقتصادی شورایی - در آزمایشگاه‌هایشان سخت به دنبال کشف شکل‌های جدید تولید کمونیستی هستند. این کمونیست‌ها را که «اساتید معرب» زیر بال و پر خود گرفته‌اند، در حال حاضر در «شورای عالی اقتصاد ملی» یا در مراکز دیگر کار می‌کنند. این زید و عمرها بهترین شاگردان هستند. خیلی هم درست، اما توده‌های کارگری در سندیکاها باید چشم‌شان به این آدم‌ها باشد و چیزی از آنان یاد بگیرند، بدون این که با دستان خود سکان کنترل را لمس کنند؛ [چرا که] «الان خیلی زود است»، «توده‌ها هنوز به اندازه کافی نیاموخته‌اند».

بنا به نظر لنین، سندیکاها - یعنی تشکلات کارگری طبقه کارگر - آفریننده اشکال کمونیستی اقتصاد خلق نیستند، آنها فقط تسمه نقاله بین پیشآهنگ و توده‌ها هستند: «سندیکاها در کار روزمره‌شان باید توده‌ها را قانع کنند، توده‌های این طبقه‌ای که... و غیره»

این نظام [پیشنهادی لنین و زینویف نظام] تروتسکی نیست، [یعنی] یک نظام آموزش مربوط به دوران قرون وسطی. بلکه نظام آلمانی فروبیل Froebel و پستالوتزی Pestalozzi است که آموزش را بر مطالعه الگوها پایه می‌ریزد. سندیکاها نباید دست به هیچ کار حیاتی‌ای بزنند، بلکه باید [صرفاً] توده‌ها را برای حفظ تماس‌شان با پیشآهنگ، با حزب، متقاعد کنند؛ با حزبی که (این را خوب گوش کنید) تولید را به عنوان یک کلکتیوته سازمان نمی‌دهد، بلکه صرفاً نهادهای شورایی اقتصادی با ترکیبی ناهمگون می‌سازد که در آنها کمونیست‌ها [یعنی افراد مورد نظر خود] را برمی‌گمارد.

کدام نظام بهتر است؟ مسأله این است.

نظام تروتسکی به‌رغم کاستی‌هایش از جنبه‌های دیگر، روشن‌تر و بنابر این واقعی‌تر است. با خواندن کتاب و مطالعه الگوهای برگرفته از زیدها و عمرهای افسرده، نمی‌توان در آموزش و تربیت خیلی جلو رفت. باید این را به یاد داشته باشیم، باید حسابی این را به خاطر بسپاریم.

گروه بوخارین در میانه این دو است، یا بیش‌تر سعی می‌کند دو نظام آموزشی را با هم هماهنگ سازد. با این وجود باید خاطر نشان کرد که او هم اصل آفرینندگی سندیکایی مستقل در صنعت را به رسمیت نمی‌شناسد. به نظر او سندیکاها نقشی دو گانه بازی می‌کنند (این چیزی است که تره‌ایش می‌گویند): سندیکاها از یک طرف باید «مدرسه کمونیسم» باشند و از طرف دیگر، نقش میانجی بین حزب و توده‌ها را بازی می‌کند (این مورد از گروه لنین گرفته شده). به عبارت دیگر، سندیکا باید نقش ماشینی را بازی کنند که توده‌های پرولتر را به زندگی فعال (خوب دقت کنید رفقا: «به زندگی فعال» و نه به آفرینش یک شکل جدید از اقتصاد، نه به جستجوی اشکال نوین تولید) هدایت می‌کند. علاوه بر این، سندیکا در حرکت رو به رشد خود، باید همزمان جزئی از دستگاه اقتصادی و قدرت دولتی بشود. این موضوع از تئوری «جذب تدریجی» تروتسکی وام گرفته شده است.

اختلاف نظر، یک‌بار دیگر، نه حول مسأله سندیکاها، بلکه حول شیوه‌های آموزش توده‌ها توسط سندیکاها می‌چرخد. تروتسکی موافق سیستمی است یا بهتر است بگوییم بوده است که در آن، به کمک کسی که به میان کارگران راه‌آهن فرستاده شده، حکمت بازسازی کمونیستی را، به ضرب پتک، در سر کارگران سازمان‌یافته، فرو می‌کند. سیستمی که به لطف «انتصابات» و «دستکاری‌ها» و به لطف تمام انواع دستورات شگفت‌آور که با حال و هوای «سیستم شوک» تصویب شده‌اند، بتواند سندیکاها را به شیوه‌ای قالب‌بندی کند که آنها در نهادهای اقتصادی شورایی ذوب شده و تبدیل شوند به ابزارهای مطیع و قابل استفاده برای تحقق برنامه‌هایی که «شورای عالی اقتصاد ملی» آماده کرده است.

زینویف و لنین عجله‌ای ندارند که سندیکاها با دستگاه اقتصادی ترکیب شوند. آنها می‌گویند سندیکاها باید سندیکا باقی بمانند و تولید هم توسط آدم‌هایی که ما انتخاب خواهیم کرد، اداره شوند. زمانی که سندیکاها خرواری زید و عمر مطیع و سخت‌کوش تربیت کردند، ما آنها را به نهادهای اقتصاد شورایی «تزریق خواهیم کرد»، و به این ترتیب سندیکاها رفته‌رفته ناپدید و منحل می‌شوند. ما

آفرینش اشکال جدید اقتصاد ملی را به نهادهای بوروکراتیک شورایی وامی گذاریم؛ و به سندیکاها اجازه می دهیم نقش «مدرسه» را بازی کنند.

«آموزش، دوباره آموزش، باز هم آموزش بیش تر»؛ این است دستورالعمل لنین - زینویف. بوخارین می خواهد اما بر رادیکالیسمی که به نظام آموزش سندیکایی مربوط است، حساب باز کند، و قطعاً سزاوار سرزنش های لنین و لقب «Simidicomiste» است. بوخارین و گروه اش، در عین حال که روی نقش آموزشی سندیکا در وضعیت سیاسی فعلی تأکید می کنند، هوادار دموکراسی کامل پرولتری در درون سندیکاها، هوادار اعطای قدرت انتخاباتی وسیع به سندیکاها هستند - نه تنها اصول انتخاباتی عمومی به کار گرفته شده، بلکه برای انتخابات غیرمشروط منصوبین فرستاده شده از طرف سندیکا. به! چه دموکراسی ای! این همان چیزی است که اپوزیسیون می گوید با یک تفاوت ظریف. «اپوزیسیون کارگری» در سندیکاها سازمان دهندگان و آفرینندگان اقتصاد کمونیستی می بیند، در حالی که بوخارین، مانند لنین و تروتسکی برای آنها چیزی بیش تر از نقش «مدرسه کمونیسم» قائل نیست. چرا بوخارین به سراغ اصل انتخاباتی می رود، زمانی که مشخص است که این اصل به هیچ عنوان، نه به صورت مثبت و نه به صورت منفی، تأثیری بر نظام مدیریت صنعت ندارد؟ چون کنترل صنعت باز هم بیرون از سندیکاها، فراتر از دسترس آنها - در دست نهادهای شورایی - باقی خواهند ماند. بوخارین ما را به یاد اساتیدی می اندازد که مطابق نظام کهنه، به واسطه «کتابها» آموزش می دهند: «شما باید تا اینجا یاد بگیرید و نه بیش تر»، اما اگر بحث بر سر سازماندهی رقص و سرگرمی و از این دست باشد، «فعالیت اتونوم» شاگردان را تشویق می کنند.

بدین طریق، [از نظر بوخارین] هر دو سیستم می توانند خیلی خوب با هم منطبق شوند و همزیستی مسالمت آمیزی داشته باشند. اما خروجی این چه خواهد بود؟ وظایفی که شاگردان این اساتید التقاط گرا می توانند به انجام رسانند کدام اند؟ این، مسأله دیگری است. چنانچه رفیق لوناچارسکی Lounatcharsky بر آن بود که در تمام جلسات پداگوژیک، «بدعت گذاری های التقاطی ای» از این دست را رد کند، وضعیت «کمیساریای آموزش خلق» تق و لقی می شد.

۶. محدود کردن خلاقیت ها

با این وجود، نباید شیوه های آموزشی رفقای رهبری در مورد سندیکاها را دست کم گرفت. همگی، از جمله تروتسکی، می فهمند که در موضوع آموزش، «فعالیت اتونوم توده ها» فاکتور کمی نیست. برای همین است که آنها به دنبال سیستمی هستند که در آن سندیکاها، بدون این که خدشه ای به سیستم بوروکراتیک موجود در اداره صنعتی وارد آورند، بتوانند ابتکار عمل و ظرفیت های اقتصادی خلاق خود را رشد دهند. عرصه بهبود سرنوشت کارگران، آن کم خطرین عرصه ای است که توده های کارگری می توانند در آنجا فعالیت اتونوم خود را بیان کنند و (طبق نظر بوخارین) «در زندگی فعال شرکت جویند».

«اپوزیسیون کارگری» توجه ای فوق العاده به این مهم مبذول می دارد، با این وجود می داند که عرصه اساسی آفرینندگی طبقاتی و خلق اشکال نوین اقتصاد صنعتی است که «بهبود سرنوشت کارگران» فقط یک بخش از آن است.

به نظر تروتسکی و زینویف تمام تولید باید توسط وظیفه نهادهای شورایی ابداع و هماهنگ شود، در حالی که سندیکاها باید به [ایفای] نقش هر چند مفید [اما] محدود بهبود سرنوشت کارگران اکتفا کنند. برای مثال رفیق زینویف «نقش اقتصادی» سندیکاها را در توزیع پوشاک می بیند و این گونه توضیح می دهد: «مشکلی مهم تر از مشکل اقتصاد وجود ندارد؛ بازسازی و مرمت یک حمام عمومی در پتروگراد در حال حاضر ده برابر مهم تر از پنج کنفرانس خوب است.»

این یعنی چه؟ این یک خطای دید ساده لوحانه است یا جابه جا کردن آگاهانه وظایف محدود اقتصاد خانگی با وظایفی است که در [عرصه تولید] قدرت آفرینندگی دارند و ظرفیت های خلاق را رشد می دهند؟ با زبانی کمی متفاوت تر، تروتسکی همین اندیشه را بیان می کند. او با بخشندگی بسیار به سندیکاها پیشنهاد می کند که بالاترین ابتکار ممکن را در عرصه اقتصادی به نمایش بگذارند. اما این ابتکار کجا باید خود را نشان دهد؟ در «تعویض شیشه های» کارگاه، در «پوشاندن گودال آب جلوی کارخانه». (سخنرانی تروتسکی در کنگره معدنچیان)

رفیق تروتسکی، به ما رحم کنید! این چیزی نیست مگر ضبط و ربط امور خانه. اگر شما [تروتسکی] قصد دارید خلاقیت سندیکاها را تا این حد تقلیل بدهید، پس سندیکاها نه مدارس کمونیسم بلکه مدارس تربیت سرایداران خواهند شد. درست است که رفیق تروتسکی تلاش می کند عرصه «فعالیت اتونوم توده ها» را گسترش دهد، اما نه از طریق مشارکت دادن آنها در بهبود شرایط خاص کار خودشان در محل کار (تنها «دیوانگی» «اپوزیسیون کارگری» می تواند به این دوری برود!)، و نه به طور مستقل، بلکه با پیروی از تعالیم «شورای عالی اقتصاد ملی».

هر بار که می بایست در مورد مسأله ای که به کارگران مربوط است تصمیمی گرفته شود، برای مثال توزیع مواد غذایی یا بازتقسیم نیروی کار، لازم است که سندیکاها دقیقاً در جریان باشند. (نه این که خودشان در گرفتن تصمیم شرکت داشته باشند، بلکه فقط در جریان باشند) آنها باید، نه به شیوه ای عمومی مثل یک شهروند ساده، بلکه به طور دقیق و با جزئیات تمام از کاری که «شورای عالی اقتصاد ملی» انجام داده با خبر باشند. (سخنرانی دسامبر ۱۹۲۰)

اساتید این «شورای عالی اقتصاد ملی» Supreme Council of National Economy نه تنها سندیکاها را وادار می کنند که برنامه های آنها را «به اجرا در آورند»، بلکه هم چنین «احکام و مصوبات اش را برای دانش آموزانش توضیح می دهند». این خودش به نسبت نظامی که در حال حاضر در راه آهن کار می کند، یک گام به جلوست. [اشاره به سیستم تروتسکی]

با این وجود، هر کارگری که فکر کند، به خوبی درمی یابد که تعویض شیشه ها، هرچند هم که مفید باشد، ربطی به اداره تولید ندارد: نیروهای مولد و رشدشان خود را در این قبیل کارها بیان نمی کنند. این مسأله واقعاً مهم باقی می ماند که چطور باید این نیروها را رشد داد؟ چگونه باید وضعیت اقتصادی ای ساخت تا زندگی جدید و تولید به یکدیگر منطبق شوند و کار نامولد تا جایی که ممکن است از بین برود؟ یک حزب برای اجرای برنامه های از پیش آماده شده، می تواند یک سرباز ارتش سرخ، یک کارگر سیاسی یا یک کادر تربیت کند، اما نمی تواند آفریننده اقتصاد کمونیستی تربیت کند. تنها یک سندیکا قادر است امکان رشد توان آفرینندگی در جهتی نوین را به وجود آورد.

علاوه بر این، این مسأله وظیفه حزب نیست. حزب باید شرایط را بیافریند؛ یعنی به توده‌های کارگری که به خاطر اهداف اقتصادی و صنعتی مشترک متحد شده‌اند، آزادی بدهد تا کارگران بتوانند به کارگر - آفریننده بدل شوند، انگیزه‌های جدیدی برای کار کردن بیابند، سیستم نوین استفاده از نیروی کار را پرورش دهند و راه تقسیم کارگران را برای بازسازی جامعه کشف کنند، و بدین گونه نظم اقتصادی جدیدی بر پایه‌های کمونیستی خلق کنند. این تنها کارگران هستند که می‌توانند در مخیله‌شان روش‌هایی جدید برای سازمان‌دهی کار و اداره صنعت بیافرینند.

۷. تکنیک و تشکیلات

این موضوع یک حقیقت مارکسیستی ساده است. با این وجود برخلاف ما، رهبران حزب این حقیقت را نمی‌پذیرند. چرا؟ برای این که آنها بیش‌تر به تکنیسین‌های بوروکراتیک - میراث دوران گذشته - اعتماد می‌کنند تا به آفرینندگی سالم و ابتدایی توده‌های طبقه کارگر. می‌شود در تمام عرصه‌های دیگر - آموزش و پرورش، رشد علم، سازمان‌دهی ارتش، بهداشت عمومی - تردید داشت که چه کسانی - کلک‌تویته کارگری یا متخصصین بوروکرات - باید امور را کنترل کنند؛ اما یک عرصه وجود دارد، عرصه اقتصاد، که آن‌جا مسأله این که چه کسی باید کنترل امور را به دست بگیرد، برای آن کس که تاریخ را فراموش نکرده، خیلی ساده و روشن است.

هر مارکسیستی به خوبی می‌داند که بازسازی صنعتی و رشد نیروهای خلاق یک کشور به دو عامل بستگی دارد: رشد تکنیک و سازمان‌دهی مؤثر کار که به دنبال افزایش بارآوری است و به دنبال یافتن محرک‌های انگیزشی جدید برای کار [کردن]. این موضوع در تمام بُرهه‌های تغییر و تبدیل یک مرحله فروتر رشد اقتصادی به مرحله‌ای عالی‌تر، در طول تاریخ بشری صادق بوده است.

در یک جمهوری کارگری، رشد نیروهای مولد از طریق تکنیک، در مقایسه با دومین عامل، [یعنی] سازمان‌دهی مؤثر کار و خلق نظام جدید اقتصادی، نقشی فرعی بازی می‌کند. حتی اگر روسیه شورایی موفق بشود پروژه برق‌رسانی عمومی‌اش را کاملاً اجرا کند، باز هم بدون اعمال تغییرات اساسی در نظام کنترل و سازمان‌دهی مردمی اقتصاد و تولید، تنها موفق خواهد شد از جنبه رشد تکنیکی به سطح کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته برسد.

با این وجود، زحمتکشان روس در استفاده مؤثر از نیروی تولید و ساختن یک نظام جدید تولیدی، خود را در اوضاع و احوالی استثنائاً مطلوب می‌یابند که به آنها این امکان را می‌دهد که از تمام کشورهای سرمایه‌داری در زمینه رشد نیروهای مولده پیشی بگیرند. در روسیه سوسیالیست، بیکاری به مثابه محرک انگیزشی برای کار از بین رفته است و امکاناتی جدید برای طبقه کارگر خلاص شده از یوغ سرمایه فراهم شده است تا خلاقیت خود را با یافتن محرک‌های انگیزشی جدید، و برقرار کردن اشکال نوین تولید که تاکنون مشابهی در تمام تاریخ بشری نداشته، آشکار کنند.

اما چه کسی می‌تواند آفرینندگی و ابتکار ضروری در این عرصه را رشد دهد؟ عناصر بوروکراتیک و رأس [هرم] نهادهای شورایی، یا سندیکاهای صنعتی که اعضایش، کارگران کارخانه‌ها، در جریان فعالیت سازمان‌دهنده‌شان، با روش‌های خلاق انضمامی مواجه می‌شوند، روش‌هایی مفید که می‌توانند در بازسازمان‌دهی تمام سیستم اقتصادی به اجرا درآیند؟

«اپوزیسیون کارگری» اعلام می‌کند که اداره اقتصاد مردمی کار سندیکاهاست. او به این ترتیب در اندیشه‌اش، بیش‌تر مارکسیست است تا رهبران، رهبرانی که از لحاظ تئوریک به خوبی تربیت شده‌اند.

«اپوزیسیون کارگری» آن‌قدر نادان نیست که ارزش بزرگ پیشرفت‌های تکنیکی یا مفید بودن تکنیسین‌ها را ناچیز بشمارد. پس اپوزیسیون این‌طور فکر نمی‌کند که بعد از برگزیدن ارگان کنترل خاص خود در صنعت، بتواند در کمال آرامش «شورای عالی اقتصاد ملی»، «کمیته مرکزی صنعت»، مراکز گوناگون اقتصادی و غیره را کنار بگذارد. اصلاً، اما «اپوزیسیون کارگری» فکر می‌کند که باید کنترل خود را روی این مراکز اداری که از لحاظ فنی بسیار ارزشمند هستند، تضمین کند. او باید برای آنها وظایفی تئوریک تعیین کند و از خدمات آنها استفاده کند، همان‌طور که سرمایه‌داران، زمانی که تکنیسین‌ها را برای به اجرا درآوردن پروژه‌های‌شان به خدمت می‌گماشتند، این کار را می‌کردند. متخصصین قطعاً می‌توانند کارهای ارزشمندی برای رشد صنایع انجام دهند. آنها می‌توانند کار ی‌دی کارگران را آسان‌تر کنند. وجود آنها ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، همان‌طور که علم برای هر طبقه روبه‌رشد ضروری است. اما متخصصین بورژوا، حتی اگر بر گردن‌شان نشان کمونیستی آویزان کنیم، به صورت فیزیکی و ذهنی ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از آن هستند که نیروهای مولد یک وضعیت غیرسرمایه‌دارانه را رشد دهند، روش‌های جدید سازمان‌دهی کار بیابند، محرک‌های انگیزشی جدید برای تشدید کار بجویند. در این عرصه‌ها، حرف آخر متعلق به طبقه کارگر و سندیکاهای صنعتی است.

زمانی که طبقه بورژوازی بالنده نبرد اقتصادی خود را، در آستانه عصر جدید، با طبقه رو به زوال اربابان فئودال شروع کرد، هیچ امتیاز فنی‌ای نسبت به آن نداشت. تاجر - اولین سرمایه‌دار - مجبور بود از پیشه‌ور و استادکار کالا بخرد که با سوهان‌های دستی و چاقوها و چرخ‌های ابتدایی برای «استاد»ش (برای زمین‌دار) و برای بازرگانان خارجی که با آنها رابطه بازرگانی «آزاد» داشت، کالا تولید می‌کرد. اقتصاد فئودالی با رسیدن به نقطه اوج سازماندهی‌اش از تولید مازاد بازماند و افول رشد نیروهای مولد شروع شد. بشریت در برابر آلترناتیو دیگری قرار داشت؛ یا [پذیرفتن] افول اقتصادی یا [نائل آمدن به] کشف محرک‌های جدید برای کار و در نتیجه خلق یک نظام اقتصادی نوین که بارآوری را افزایش و حوزه تولید را گسترش دهد و امکانات جدید رشد نیروهای مولد را بگشاید.

چه کسی می‌توانست روش‌های جدید سازماندهی تولید صنعتی را کشف کند و آنها را رشد دهد؟ غیر از نمایندگان این طبقه [بورژوازی] که به روال گذشته تعلق نداشتند، کس دیگری [قادر به اینکار نبود]؟ آنها می‌فهمیدند که چرخ ریسندگی و قیچی در دستان برده‌گان زنجیری، صدها بار کم‌تر تولید می‌کند تا در دستان کارگری که به اصطلاح «آزادانه متعهد شده» و محرک انگیزشی‌ای که او را ترغیب می‌کند صرفاً ضرورت اقتصادی است. به این ترتیب، طبقه بالنده [بورژوازی] با یافتن محرک انگیزشی بنیادی کار، روی این محرک [ضرورت اقتصادی] نظامی پیچیده تأسیس کرد، نظامی در نوع خودش عظیم، نظام تولیدی سرمایه‌دارانه. خیلی بعدتر بود که تکنیسین‌ها به کمک سرمایه‌دارها آمدند. پایه و اساس سیستم جدید سازماندهی کار و مناسبات جدیدی بود که بین سرمایه و کار برقرار شده بود.

همین مسأله برای امروز موضوعیت دارد. هیچ متخصصی، هیچ تکنیسینی که به روال نظام سرمایه‌دارانه عادت کرده نمی‌تواند انگیزه خلاقانه نو، ابتکاری نشاط‌آور در سازماندهی کار، در آفرینش و تنظیم اقتصاد کمونیستی به همراه داشته باشد. این عملکرد به طبقه کارگر تعلق دارد. بزرگ‌ترین شایستگی «اپوزیسیون کارگری» این است که با صراحت و به روشنی این مسأله، مسأله‌ای با درجه اهمیتی فوق‌العاده را پیش پای حزب گذاشته است.

رفیق لنین بر آن است که ما می‌توانیم برنامه اقتصادی کمونیستی را به لطف حزب به اجرا درآوریم. این درست است؟ پیش از هر چیز، چگونگی کار حزب را بررسی کنیم. به نظر رفیق لنین، «حزب تمام پیشاهنگ کارگری را جذب می‌کند»؛ سپس آن را در نهادهای مختلف شورایی تقسیم می‌کند (تنها یک بخش از پیشاهنگ سهم سندیکاها می‌شود که این اعضای کمونیست در آنجا به هر حال امکانی برای رهبری و اداره اقتصاد مردمی ندارند). در این نهادها، این کمونیست - اقتصاددان‌های وفادار و احتمالاً با استعداد که خیلی خوب تربیت شده‌اند، تحلیل می‌روند و رو به زوال می‌گذارند. در چنین فضایی، تأثیر و نفوذ این رفقا تضعیف شده و کاملاً از دست می‌رود.

در سندیکاها امور به شکل دیگری هستند. آنجا، فضای طبقاتی سنگین‌تر و ترکیب نیروها یک‌دست‌تر است. وظایفی که کلکتیویته با آن مواجه می‌شود، مستقیماً با زندگی روزمره، با نیازهای کار خود تولیدگران، با اعضای کمیته‌های کارخانه و کارگاه، با مدیریت کارخانه و مراکز سندیکایی پیوند دارد. صرفاً در بطن این کلکتیوئه طبیعی طبقه است که آفرینندگی، جستجوی اشکال جدید تولید و محرک‌های انگیزشی تازه برای کار می‌توانند متولد شوند. تنها پیشاهنگ طبقه می‌تواند انقلاب کند، اما تنها کلیت طبقه، به لطف تجربه روزمره و کار عملی تشکلات پایه‌ای‌اش، می‌تواند بیافریند.

هرکسی که به روحیه کلکتیویته طبقه باور ندارد - و این کلکتیویته کامل‌تر از هر چیزی به واسطه سندیکا نمایندگی می‌شود - باید فاتحه بازسازی کمونیستی جامعه را بخواند. نه کرسینسکی Krestinsky، نه پرئوبرازنسکی Preobrajensky، نه لنین، نه تروتسکی نمی‌توانند از طریق دستگاه حزبی‌شان، بدون خطا این کارگران را، کارگرانی که قادر هستند کشف کنند و شیوه‌های درک نوین تولید را نشان دهند، به صف اول هل دهند. چنین کارگرانی را تنها تجربه زندگی می‌تواند به سطح کسانی برساند که به صورت واقعی تولید می‌کنند و در عین حال تولید را سازمان می‌دهند.

با این وجود، این ایده هر چند که برای تمام آدم‌های پراتیک روشن باشد، از نگاه رهبران حزب به دور مانده است. نمی‌توان امر به کمونیسم کرد. کمونیسم جز در فرایند جستجوگری پراتیک، نمی‌تواند زاده شود، با خطاهایش شاید، اما قطعاً با حرکت از نیروهای خلاق خود طبقه کارگر.

۸. برنامه اپوزیسیون

نکته مرکزی و اصلی اختلاف نظر بین رهبران حزب و اپوزیسیون حزب به این قرار است: حزب ساختن اقتصاد کمونیستی را به چه کسی واگذار کرده است؟ به «شورای عالی اقتصاد ملی» با تمام بخش‌های بوروکراتیک‌اش یا به سندیکاها صنعتی؟ رفیق تروتسکی می‌خواهد سندیکاها را با «شورای عالی» «یکی کند»، به گونه‌ای که به کمک دومی امکان بلعیدن اولی ممکن باشد. رفقا لنین و زینویف از طرف دیگر می‌خواهند به توده‌ها «آموزش بدهند» و آنها را به سطحی برسانند که کمونیسم را درک کنند، به طوری که بتوانند بدون دردسر و زحمت جذب نهادهای شورایی بشوند. بوخارین و دیگر فراکسیون‌ها هم اساساً همین تئوری را عنوان می‌کنند؛ تفاوت تنها به شیوه ارائه برمی‌گردد، اساس همان است.

«اپوزیسیون کارگری» تنها جریانی است که با دفاع از منظر طبقه پرولتاریا در اجرا و انجام وظایف اش، نظریه‌ای کاملاً متفاوت بیان می‌کند. در طول دوره گذار فعلی، ارگان اداری اقتصادی جمهوری کارگران باید مستقیماً توسط خود تولیدکننده‌ها برگزیده شود. باقی امور اداری اقتصادی شورایی باید تنها به خدمت مراکز اجرایی سیاست اقتصادی ارگان اقتصادی عالی جمهوری کارگری درآید. تمام موارد دیگر فقط مفری‌اند که بدبینی به توان آفرینندگی کارگران را به نمایش می‌گذارند، بدبینی‌ای که با آرمان‌های اعلام‌شده حزب ما - حزبی که خود نیروی‌اش در روحیه خلاقیت دائمی پرولتاریا سکنی دارد - مغایر است.

جای تعجب نیست اگر در کنگره آتی حزب، مروجین و پیش‌برنده‌های اصلاحات اقتصادی گوناگون، به استثنای اپوزیسیون کارگری، بعد از سازش و امتیازدهی متقابل، به نقطه‌نظری مشترک برسند؛ چرا که بین آنها اختلاف نظر اساسی وجود ندارد. تنها «اپوزیسیون کارگری» نمی‌خواهد و نباید سازش کند. این به این معنی نیست که او [حزب را] «به یک انشعاب می‌کشد». اصلاً و ابداً. نقش او متفاوت است. حتی در صورت شکست کنگره [آتی]، اپوزیسیون باید در حزب بماند و گام به گام از نظرات اش دفاع کند، حزب را نجات دهد و خط‌مشی طبقاتی‌اش را روشن کند.

باز هم به صورت خلاصه [به این پرسش جواب می‌دهیم]: برنامه «اپوزیسیون کارگری» چیست؟

۱. باید ارگانی توسط خود کارگران-تولیدکننده تشکیل شود که اداره اقتصاد مردمی را برعهده داشته باشد.

۲. به همین منظور، یعنی برای این که سندیکاها تغییر کنند و به دستیار منفعل بودن در ارگان‌های اقتصادی خاتمه دهند و به صورت فعال [در تولید] مشارکت کنند و ابتکار خلاق خود را آشکار کنند؛ «اپوزیسیون کارگری» یک‌سری تصمیمات اولیه پیشنهاد می‌کند که اجازه می‌دهند به صورت بطئی و عادی به این هدف دست یافت.

۳. انتقال کارکردهای اداری صنعت به دست سندیکاها فقط زمانی اتفاق خواهد افتاد که «کمیته اجرایی مرکزی پان‌روس سندیکاها» مشاهده کرده باشد که سندیکاهای مورد نظر به اندازه کافی برای این وظیفه آمادگی دارند و بر انجام آن توانا هستند.

۴. تمام انتصاب‌ها برای پست‌های اداری اقتصادی باید با توافق سندیکاها صورت پذیرد. تمام نامزدهای برگزیده‌شده توسط سندیکاها غیرقابل جایگزینی هستند. تمام کارمندان مسئول منصوب‌شده توسط سندیکا در برابر آن مسئولیت دارند و سندیکا می‌تواند آنها را فرا بخواند.

۵. برای به اجرا درآوردن تمام این پیشنهادات، باید هسته‌های پایه را در سندیکاها تقویت و کمیته‌های کارخانه و کارگاه را برای مدیریت تولید آماده کرد.

۶. با متمرکز کردن تمام اداره اقتصاد ملی (بدین ترتیب، با حذف دوگانه فعلی «شورا عالی اقتصاد ملی» و «کمیته اجرایی پان‌روس سندیکاها») باید یک اراده یگانه پدید آورد که به اجرا درآوردن برنامه و [نیز] زایش نظام تولیدی کمونیستی را آسان کند.

آیا این‌ها سندیکالیسم است؟ همان چیزی نیست که در برنامه حزب ما عنوان شده است؟ و اصولی که توسط رفقای دیگر امضا شده‌اند از این برنامه منحرف نمی‌شود؟

پ. در مورد بوروکراسی و فعالیت اتونوم توده‌ها

۱. ابتکار... و ریشه‌های دلزدگی

این بوروکراسی یا فعالیت اتونوم توده‌هاست؟ این دومین اختلاف نظر بین رهبران حزب و «اپوزیسیون کارگری» است. مسأله بوروکراسی در هشتمین کنگره شوراها مطرح شد، اما فقط به طور سطحی به بحث گذاشته شد. اینجا، دقیقاً مانند مسأله نقشی که سندیکاها باید ایفا کنند، بحث به سمت غلطی رفت. اختلاف نظر روی این موضوع [بوروکراسی] بیش تر از آنچه می‌نماید، بنیادین است. این مسأله اساسی از این قرار است: در طول دوران ایجاد پایه اقتصادی برای کمونیسم، چه سیستم اداری‌ای در جمهوری کارگران بیشترین آزادی را به توان آفریننده طبقه اعطا می‌کند: یک سیستم بوروکراتیک دولتی یا یک سیستمی که بر فعالیت گسترده و اتونوم و پراتیک توده‌های کارگر استوار است؟

مشکل به سیستم مدیریت برمی‌گردد و یک اختلاف عمیق بین دو پرنسپی که به طور ریشه‌ای با هم در تضاد هستند وجود دارد؛ و با این وجود، تلاش می‌شود آن را به مشکلی که فقط به روش‌های «جان بخشیدن به نهادهای شورایی» مربوط است، تقلیل دهند. باز هم این جا، همان جایگزین کردن موضوعات مورد بحث را می‌بینیم که در مباحثه در مورد سندیکاها دیدیم. باید به روشنی و یکبار برای همیشه اعلام کرد که نیم‌چه راهکارها، تغییر روابط بین ارگان‌های مرکزی حزب و ارگان‌های اقتصادی محلی و دیگر ابتکارات کوچک غیراساسی، همچون وارد کردن اعضای حزب به نهادهای شورایی، جایی که آنها تحت تأثیر منفی نظام بوروکراتیک - نظامی که در این نهادها غالب است - قرار می‌گیرند و در میان عناصر قدیمی طبقه بورژوا تحلیل می‌روند، هیچ کدام «دموکراتیزاسیون» یا [جاری شدن] زندگی در نهادهای شورایی را به همراه نخواهد داشت.

با این حال مسأله اینجا نیست. هر کودکی در روسیه شوروی می‌داند که مشکل حیاتی کشاندن گسترده توده‌های کارگری، دهقانی و دیگران به بازسازی اقتصاد دولت پرولتری و در نتیجه تغییر شرایط زندگی است. به عبارت دیگر، وظیفه روشن است: بیدار کردن ابتکار و فعالیت اتونوم توده‌ها. اما چه کاری برای تشویق و رشد این ابتکار انجام می‌شود؟ هیچ چیز. درست برعکس. قطعاً در هر جلسه‌ای، ما کارگران را، از زن و مرد، دعوت می‌کنیم که «زندگی جدیدی بیافرینند، اتوریتته شوراها را بسازند و به آن کمک کنند»، اما به محض این که توده‌ها یا گروه‌های کارگری این ابتکار را جدی می‌گیرند و دست به کار اعمال آن در زندگی خود می‌شوند، برخی نهادهای بوروکراتیک که احساس نادیده گرفته شدن می‌کنند، با شتاب جلوی تلاش این مبتکرین باغیرت را می‌گیرند.

هر رفیقی می‌تواند صدها مثال به خاطر بیاورد. هر زمان که کارگران تلاش می‌کردند سالن غذاخوری، مهد کودک، حمل و نقل هیزم و غیره را سازمان بدهند، و هربار نفع فوری و پویای ابتکار عمل در کاغذبازی، در مذاکرات بی‌پایان با نهادهای ریز و درشت بی‌نتیجه خاموش می‌شد، یا جواب رد می‌گرفت، یا با تقاضاهای جدید روبه‌رو می‌شد... هربار که فرصتی - تحت فشار خود توده‌ها - برای تجهیز یک سالن غذاخوری، ساخت انبار هیزم، سازمان‌دهی یک مهد کودک پیش می‌آمد و هربار پشت سر هم از سوی نهادهای مرکزی جواب رد می‌گرفت؛ به این بهانه‌ها که تجهیزات برای سالن غذاخوری وجود ندارد، برای حمل و نقل هیزم اسب کم است، ساختمان مناسب برای مهد کودک وجود ندارد... چه تأثیر ناگواری بر کارگران دارد هنگامی که آن‌ها می‌فهمند و درمی‌یابند که اگر

به آنها حق و اجازه عمل داده می‌شد، خودشان می‌توانستند این پروژه‌ها را متحقق کنند. دیدن این که مصالح ضروری از آدم دریغ می‌شود، آزاردهنده است، در حالی که خود کارگران آنها را تهیه و مهیا کرده‌اند. بدین ترتیب، ابتکار [توده‌ها] تضعیف می‌شود و میل به کنش [نزد آنها] می‌میرد. «اگر چنین است [پس بگذار] کارمندان به ما رسیدگی کنند». در نتیجه یک شکاف بسیار زیان‌بار به وجود می‌آید: ما (کارگران) کسانی هستیم که کار می‌کنیم، ولی آنها (کارمندان شوراهای) هستند که همه چیز به آنها بستگی دارد. این است کل بدبختی.

۲. ذات بوروکراسی

در این بین، رهبران حزب چه می‌کنند؟ آیا آنها تلاش دارند علت شر را بیابند؟ آیا آشکارا قبول می‌کنند که خود سیستمی که به واسطه شوراهای پابسته هستی گذاشت، توده‌ها را فلج و منجمد کرده است، درحالی که از ابتدا به هدف تشویق ابتکار در ایشان به وجود آمده بود؟ نه؛ رهبران ما ابداً این گونه عمل نمی‌کنند. برعکس به جای یافتن راه و وسیله‌ای برای تشویق ابتکار در توده‌ها تا تحت شرایطی خود را به خوبی با نهادهای شورایی منعطف ما تطبیق دهند، رهبران ما ناگهان در لباس مدافعین و شوالیه‌های بوروکراسی ظاهر می‌شوند. چند تن از رفقا، با پیروی از الگوی تروتسکی، تکرار می‌کنند که «اگر ما رنج می‌کشیم به خاطر این نیست که نیمه بد بوروکراسی را پذیرفته‌ایم، بلکه برای آن است که هنوز نیمه خوب‌اش را یاد نگرفته‌ایم». [ارجوع شود به] برای یک برنامه مشترک، تروتسکی)

بوروکراسی، به خودی خود، نفی مستقیم فعالیت اتونوم توده‌هاست. برای همین هم، کسی که می‌خواهد توده‌ها را فعالانه در هدایت امور شرکت دهد، کسی که درک می‌کند که این مشارکت پایه سیستم جدید جمهوری کارگری است، نمی‌تواند دنبال نیمه بد یا خوب بوروکراسی باشد، بلکه باید قاطعانه و آشکارا این سیستم به‌دردنخور را دور بریزد. بوروکراسی نه محصول فلاکت است (آن‌طور که رفیق زینویف می‌خواهد به ما بقبولاند)، نه بازتاب «تبعیت کورکورانه» و نظامی از بالادستان (آن‌طور که دیگران عنوان می‌کنند). این پدیده ریشه‌هایی عمیق‌تر دارد. این یکی از محصولات جانبی همان عاملی است که سیاست دوپهلوی ما در رابطه با سندیکاها را توضیح می‌دهد: نفوذ پیش‌رونده عناصری در نهادهای شورایی که نه تنها با کمونیسم، بلکه با چشم‌اندازهای ابتدایی طبقه کارگر دشمن هستند. بوروکراسی طاعونی است که تا مغز استخوان در حزب ما و نهادهای شورایی نفوذ می‌کند. این فقط «اپوزیسیون کارگری» نیست که روی این موضوع اصرار می‌ورزد؛ بسیاری از دیگر رفقا که به این گروه تعلق ندارند هم این موضوع را تصدیق می‌کنند. نه فقط بر ابتکار فعالیت توده‌های غیرحزبی حد قائل شده (کاری که در فضای سنگین جنگ شهری عاقلانه و منطقی بود)، بلکه ابتکار خود اعضای حزب را هم دچار محدودیت کرده. هر ابتکار مستقلی، هر تفکر جدیدی‌ای که از سانسور مرکزیت رهبری ما می‌گذرد، هم چون «کفرگویی»، عدول از انضباط حزبی، اقدامی به قصد غصب حق انحصاری مرکزیت تلقی می‌گردد؛ مرکزیتی که باید همه چیز را «پیشینی» و برای همه چیز «حکم صادر کند». اگر چیزی هنوز به تصویب نرسیده، باید منتظر ماند تا زمانی فرا برسد که مرکزیت، بنا به میل خود، آن را تصویب کند، و بدین صورت، می‌توان در محدوده بسیار تنگ و باریکی، «ابتکار»ی از خود نشان داد. چه اتفاقی می‌افتد اگر چند عضو «حزب کمونیست روسیه» - کسانی که برای مثال پرندگان را خیلی دوست دارند - تصمیم بگیرند که انجمنی برای حفاظت از بقای پرندگان تشکیل دهند؟ این ایده به خودی خود خیلی مفید به نظر می‌رسد و اصلاً شبیه

«پروژه‌های دولتی» نیست. اما این موضوع فقط ظاهر ماجراست، چراکه خیلی زود یک نهاد بوروکراتیک سر برمی‌آورد که حق رهبری این انجمن را مطالبه می‌کند. این نهاد، فوری و بی‌معطلی انجمن مورد نظر را در دستگاه شورایی «می‌گنجاند». بدین ترتیب ابتکار مستقیم را در نطفه خفه می‌کند و به جای آن، خرواری از مصوبه‌ها و آیین‌نامه‌ها صادر می‌کند تا برای صدها کارمند دیگر شغل کافی فراهم گردد و کار اداره پست و حمل و نقل را پیچیده کند.

شری که بوروکراسی درست می‌کند - آن‌طور که برخی رفقا می‌خواهند به ما بقبولانند، آن زمان که بحث را به «جان دادن به نهادهای بوروکراتیک» تقلیل می‌دادند - صرفاً در کاغذبازی نیست؛ بلکه این شرّ مخصوصاً در روش حل مشکلات ریشه دارد: نه از طریق تبادل آزاد آراء، یا از طریق تلاش تمام کسانی که موضوع به آنها مربوط است، بلکه از طریق تصمیمات صوری‌ای که در نهادهای مرکزی به واسطه یک نفر یا جمع معدودی گرفته می‌شود و حاضر و آماده به پایین ارسال می‌گردد، در حالی که افراد مستقیماً ذی‌نفع اغلب کاملاً کنار گذاشته شده‌اند. یک فرد سوم برای سرنوشت شما تصمیم می‌گیرد: این است ذات بوروکراسی.

در برابر رنج فزاینده طبقه کارگر که ناشی از به‌هم‌ریختگی و آشفتگی دوران گذار فعلی است، بوروکراسی از قضا ضعیف و ناتوان است. معجزه شور و شغف برای تحرک بخشیدن به نیروهای مولد و بهسازی شرایط کار، نمی‌تواند محقق شود مگر از طریق ابتکار پویای خود زحمتکشان ذی‌نفع، بدون این که مورد سرکوب واقع شوند و در هر قدم از طریق سلسله‌مراتب «مجوزها و مصوبات» محدود گردند.

تمام مارکسیست‌ها، به‌خصوص بلشویک‌ها، نیروی‌شان در این بوده است که موافق سیاست پیروزی فوری جنبش نبوده‌اند (سیاستی که همیشه توسط اپورتونیست‌ها دنبال شده)، بلکه همیشه سعی کرده‌اند کارگران را در چنان شرایطی قرار دهند که آنها فرصت و موقعیت آشکار ساختن اراده انقلابی و رشد توان‌های آفریننده‌شان را داشته باشند. ابتکار کارگران برای ما اجتناب‌ناپذیر است و با این وجود ما به آن امکان رشد نمی‌دهیم. ترس از نقد و آزادی تفکر، که با بوروکراسی درآمیخته، اغلب نتایجی مضحک به بار می‌آورد.

هیچ فعالیت اتونومی بدون آزادی اندیشه و عقیده نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ چراکه فعالیت اتونوم نه فقط در کنش و کار، بلکه هم‌چنین در تفکر مستقل بروز می‌یابد. اما ما هیچ فعالیت آزادانه‌ای برای طبقه قائل نیستیم، ما از نقد می‌ترسیم و دیگر بر توده‌ها تکیه نمی‌کنیم، به همین دلیل هم تن به بوروکراسی داده‌ایم. برای همین هم از نظر «اپوزیسیون کارگری»، بوروکراسی دشمن ما، طاعون ما و بزرگ‌ترین خطر برای وجود آتی خود حزب کمونیست است.

۳. علیه بوروکراسی در حزب

برای فراری دادن بوروکراسی‌ای که در نهادهای شورایی لانه کرده است، باید ابتدا از شر بوروکراسی در خود حزب خلاص شد. اینجاست که ما با مبارزه فوری مواجه هستیم. به محض این که حزب - نه در تئوری بلکه در پراتیک - دریابد که فعالیت اتونوم توده‌ها بنیان دولت ماست، نهادهای شورایی به صورت اتوماتیک به نهادهایی سرزنده و پویا تبدیل می‌شوند که عهده‌دار به عمل درآوردن

برنامه کمونیستی هستند. نهادهای شورایی، دیگر نهادهای کاغذباز و آزمایشگاه مصوبات، مصوباتی که به دنیا نیامده می‌میرند، نخواهند بود؛ نهادهایی که به خاطر همین کاغذبازی‌ها خیلی سریع به فساد می‌گیرند.

برای نابود کردن بوروکراسی در حزب و برقراری دموکراسی کارگری چه باید بکنیم؟ ابتدا باید فهمید که رهبران ما اشتباه می‌کنند وقتی می‌گویند: «ما در حال حاضر موافق اندکی شل کردن افسارها هستیم، چرا که خطر جنگ فوری در جبهه‌های نظامی وجود ندارد. اما به محض این که دوباره احساس خطر کنیم، مجدداً «سیستم نظامی» در بطن حزب را برقرار خواهیم کرد.»

آنها اشتباه می‌کنند. باید به یاد داشت که این به لطف قهرمانی [توده‌ها] بود که پتروگراد نجات یافت، که بارها از لوگانسک و شهرها و مناطق دیگر دفاع شد. تنها ارتش سرخ بود که دفاع را سازمان داد؟ نه؛ بیش‌تر از آن، فعالیت قهرمانانه و ابتکار خود توده‌ها بود. هر رفیقی به یاد می‌آورد که در لحظات خطر عاجل، حزب همواره به فعالیت اتونوم توده‌ها فراخوان می‌داد، چرا که می‌دید آنها تخته نجات هستند. کاملاً درست است که به هنگام وقوع یک خطر تهدیدکننده، انضباط حزب و طبقه باید سخت‌گیرانه‌تر رعایت شود، و باید فداکاری و دقت بیش‌تری در انجام وظیفه‌ها و غیره به خرج داد، اما بین این پدید آمدن روحیه طبقاتی و آن «تبعیت کورکورانه» که اخیراً در حزب بسط یافته، تفاوت زیادی وجود دارد.

«اپوزیسیون کارگری»، به همراه یک گروه از کارگران مسئول در مسکو، خواستار نوزایی حزب و حذف بوروکراسی در نهادهای شورایی، و تحقق کامل تمام پرنسپ‌های دموکراتیک، آن هم نه فقط در دوران صلح فعلی، بلکه هم‌چنین در لحظات تنش‌های داخلی و خارجی است. این اولین شرط و شرط بنیادین احیای حزب و بازگشت‌اش به پرنسپ‌های برنامه‌اش می‌باشد که تحت فشار عناصر بیرون از خود، بیش از پیش از آن منحرف شده است.

شرط دوم، که «اپوزیسیون کارگری» به شدت روی آن پا می‌فشارد، اخراج تمام عناصر غیرپرولتاری از حزب می‌باشد. هرچقدر که اتوریته حزب قوی‌تر می‌شود، شمار عناصر طبقه متوسط (حتی برخی اوقات به‌وضوح دشمن)، که به حزب می‌پیوندند بیش‌تر می‌گردد. حذف این عناصر باید قاطعانه باشد و آنهایی که مسئولیت این کار را برعهده می‌گیرند باید در نظر داشته باشند که انقلابی‌ترین عناصر غیرکارگر، در طول اولین دوره انقلاب اکتر به حزب پیوسته بودند. حزب باید یک حزب کارگری بشود؛ چرا که تنها این‌گونه خواهد توانست تمام نفوذی که عناصر خرده‌بورژوا، دهقانان، یا خدمتگزاران وفادار سرمایه و متخصصین با خود به همراه آورده‌اند را با قدرت عقب براند.

«اپوزیسیون کارگری» پیشنهاد می‌کند که نام تمام اعضای که کارگر نیستند و از ۱۹۱۹ به بعد به حزب پیوسته‌اند، ثبت شود و برای تصمیماتی که علیه‌شان گرفته خواهد شد، در بازه‌ای سه ماهه حق دادرسی مجدد حفظ شود، به گونه‌ای که آنها بتوانند به حزب بازگردند.

در عین حال، ضروری است که برای تمام عناصر غیرکارگر که تلاش می‌کنند به حزب بازگردند، [جایگاهی به‌عنوان] «جایگاه زحمتکش» مقرر گردد، با تعیین این شرط که برای عضویت در حزب و پیش از پذیرفته شدن در آن، انجام یک کار یدی برای مدتی، در شرایط مشترک [با دیگر کارگران]، الزامی باشد.

سومین گام تعیین کننده به سوی دموکراتیزه کردن حزب، حذف تمام عناصر غیرکارگر از پست‌های اداری است. به عبارت دیگر، ترکیب کمیته‌های مرکزی حزب در شهرستان‌ها و در محله‌ها باید به گونه‌ای باشد که در آن کارگرانی که از نزدیک شرایط [کار و زندگی] توده‌های زحمتکش را می‌شناسند، اکثریت قاطع را داشته باشند. در ارتباط نزدیک با این نکته، «اپوزیسیون کارگری» خواستار این است که تمام ارگان‌های حزب، از کمیته اجرایی مرکزی گرفته تا کمیته‌های ایالتی، از این پس نهادهایی نباشند که عهده‌دار کار روزمره روتین هستند، بلکه به نهادهایی با سیاست کنترل شورایی تبدیل شوند.

ما پیش‌تر خاطرنشان کرده بودیم که بحران در حزب ما محصول مستقیم تقابل سه جریانی است که بر سه لایه اجتماعی مختلف منطبق هستند: طبقه کارگر، طبقه دهقانان، طبقه متوسط و عناصر سابق بورژوازی (متخصصین، تکنسین‌ها، بازرگانان). مسأله مهم ملی نهادهای شورایی محلی و مرکزی، از جمله خود «شورای کمیساریای خلق» و «کمیته اجرایی مرکزی پان‌روس» را وادار می‌کند که به سه گرایش مختلف گروه‌هایی که جمعیت روسیه شورایی را می‌سازند، گوش دهند و خود را با آنها سازگار سازند. از این مسأله این نتیجه می‌شود که سیاست طبقاتی، مخدوش شده و ثبات ضروری از دست برود و وزنه منافع دولت نسبت به منافع کارگران سنگین‌تر شود.

برای این که کمیته مرکزی و دیگر کمیته‌های حزب بر خط‌مشی طبقاتی ثابت‌قدم بمانند و هر بار که مسأله‌ای تعیین کننده برای سیاست شورایی پیش می‌آید (برای مثال، مورد سندیکاها)، نظم نهادهای شورایی را حفظ کنند، ضروری است که امتیازات انحصاری کارمندانی که به‌طور هم‌زمان هم در حزب کمونیست و هم در نهادهای شورایی پست اشغال کرده‌اند، از هم منفک شوند.

ما مجبوریم یادآوری کنیم که روسیه شورایی تا این‌جا از نظر اجتماعی همگون و یک‌دست نبوده است. برعکس، یک شرکت اجتماعی *un conglomerat social* ناهمگون است و در نتیجه اتوریتیه دولتی ناچار است تمام این منافع گاه متخاصم را با انتخاب یک خط میانه، با یکدیگر آشتی بدهد.

برای این که کمیته مرکزی حزب ما به مرکز عالی سیاست طبقاتی ما، به ارگان تفکر طبقاتی و کنترل سیاست انضمامی شوراهای تشخیص‌یابی معنوی برنامه بنیادین ما بدل گردد، لازم است که مخصوصاً در کمیته مرکزی، اشغال هم‌زمان پست‌های متعدد توسط اعضای کمیته مرکزی که در عین حال پست‌های حساس در نهادهای شورایی دارند، به حداقل برسد. به این منظور، «اپوزیسیون کارگری» پیشنهاد می‌کند که مراکزی در حزب تشکیل شوند که به‌طور واقعی به‌مثابه ارگان‌های کنترل‌کننده ایده‌آل نهادهای شورایی به خدمت گرفته شوند و کنش‌های این نهادها را مطابق خط‌مشی روشن طبقاتی جهت بدهند. علاوه‌براین، برای افزایش تحرک حزب، لازم است که همه‌جا راهکار پیش‌رو به اجرا درآید: باید فعالیت هم‌زمان به عنوان عضو حزب و کارمند شوراهای، برای حداقل یک‌سوم اعضای حزب که به مراکز رهبری تعلق دارند، به صورت دائمی ممنوع شود.

چهارمین مطالبه «اپوزیسیون کارگری» این است: حزب باید در سیاستش در مورد اصل انتخابی بودن [مسئولین] تجدید نظر کند.

انتصابات جز در موارد استثنایی نباید تحمل شوند. اخیراً انتصاب به قاعده تبدیل شده است. انتصاب مسئولین یکی از ویژگی‌های بوروکراسی است؛ با این وجود، در حال حاضر این پراتیک عمومیت دارد، قانونی و روزمره است و به رسمیت شناخته می‌شود. فرایند انتصاب فضایی ناسالم در حزب می‌آفریند و رابطه برابر میان اعضا را از طریق تشویق دوستان و تنبیه دشمنان، درست همچون

پراتیک‌های دیگری که در زندگی حزب و شوراهای کم‌تر زیان‌بار نیستند، تخریب می‌کند. اصل انتصاب از معنای وظیفه و مسئولیت منصوب‌شدگان در برابر توده‌ها می‌کاهد، چرا که آنها در برابر توده‌ها احساس مسئولیت نمی‌کنند، همین امر جدایی بین رهبران و اعضای عادی حزب را حادث می‌کند.

در واقع، فرد منصوب‌شده فراتر از هر کنترلی است، چرا که رهبران نمی‌توانند فعالیت او را با جزئیات زیر نظر بگیرند. از سوی دیگر توده‌ها نمی‌توانند از او حساب بخواهند و اگر لازم شد او را احضار کنند. بنا به قاعده، هر مسئول انتصابی‌ای فضایی رسمی، نوکرمانه، و حاوی اطاعت کورکورانه، به دور خود ایجاد می‌کند که تمام زیردستان را آلوده می‌سازد و حزب را بی‌اعتبار می‌کند. عمل انتصاب کاملاً با پرنسپ‌های کار جمعی در تضاد است؛ این کار به مسئولیت‌ناپذیری خوراک می‌رساند. بنابر این باید بر انتصاب توسط رهبران، نقطه پایان گذاشت و به اصل انتخابی بودن در تمام سطوح حزب بازگشت. نامزدین پست‌های اداری مهم، فقط در کنفرانس‌ها و در کنگره‌ها برای این کار انتخاب خواهند شد.

در نهایت، برای حذف بوروکراسی و برای این که حزب سالم‌تر شود باید به وضعیتی بازگشت که در آن، تمام مسائل مهم در ارتباط با فعالیت حزب و سیاست شورایی تابع بررسی بدنه حزب بودند و فقط در ادامه [ی کار]، رهبران بر آنها نظارتی می‌داشتند. زمانی که حزب مجبور بود فعالیت مخفی بکند و حتی زمان امضای [صلح] برست - لیتوفسک هم، اوضاع به همین ترتیب بود.

در حال حاضر، وضعیت کاملاً به گونه دیگری است. علی‌رغم وعده و وعیدهای «کنفرانس سراسری حزب روس» در سپتامبر ۱۹۲۰، که وسیعاً در بوق و کرنا شد، در مورد مسأله‌ای با این درجه اهمیت، که مسأله امتیازدهی [به عناصر بورژوا] باشد، بدون رجوع به توده‌ها تصمیم گرفته شد. و این تنها به لطف اختلاف نظر در مرکزیت حزب است که مسأله سندیکاها موضوع به طور علنی مطرح شد.

۴. به بحث گذاشتن مشکلات به صورت آشکار

نشر و انتشار وسیع [اطلاعات]، آزادی عقیده و مباحثه، حق نقد در درون حزب و بین اعضای سندیکاها، این‌ها هستند گام‌های تعیین‌کننده‌ای که می‌توانند بر سیستم بوروکراتیک مسلط نقطه پایان بگذارند. آزادی نقد، [قائل شدن] حق برای فراکسیون‌ها در بیان آزادانه نظرات‌شان در جلسات حزب، آزادی بحث، تمام این مطالبات دیگر مختص اپوزیسیون کارگری نیستند و تحت فشار فزاینده توده‌ها، تمام راهکارهایی که اعضای پایه بسیار پیش از کنگره سپتامبر مطالبه می‌کردند، اکنون به رسمیت شناخته شده و به صورت رسمی ابلاغ شده‌اند. کافی است پیشنهادات کمیته مسکو در مورد ساختار حزب را بخوانیم تا به تأثیرمان روی مراکز حزب افتخار کنیم. بدون «اپوزیسیون کارگری»، کمیته مسکو هرگز چنین «گردش به چپی» اتخاذ نمی‌کرد. با این وجود، نباید در مورد این «چپ‌گرایی» زیادی اغراق کرد. موضوع فقط مربوط به اعلان اصول برای کنگره بوده است. همان‌طور که پیش از این اغلب در مورد تصمیمات رهبران ما، در طی این سال‌های اخیر اتفاق افتاده، امکان این هست که این بیانات رادیکال فراموش شوند، چرا که به عنوان قاعده عمومی، مراکز حزب چنین پیشنهادهایی را تا زمانی که فشار توده‌ها شدید است می‌پذیرند، اما به محض این که زندگی جریان عادی خود را از سر می‌گیرد، تصمیمات فراموش می‌شوند. آیا تصمیم هشتمین کنگره حزب مبنی بر اخراج تمام عناصری که به

انگیزه‌های خودخواهانه به عضویت حزب درآمده‌اند و تمیز دادن عناصر غیر کارگری پیش از پذیرفتن‌شان [در حزب] به همین سرنوشت دچار نشود؟ چه بر سر تصمیم کنفرانس حزب در ۱۹۲۰ آمد که قرار بود بر مبنای آن پراتیک انتصابات با پراتیک سفارش جایگزین شود؟ [یعنی به جای انتصاب یک فرد، آن فرد فقط سفارش بشود]. نابرابری علی‌رغم مصوبات گوناگونی که در این باره صادر شده، هنوز به قوت خود باقی است. و رفقای که جرأت کرده‌اند با مصوباتی که در بالا اتخاذ شده مخالفت کنند، تحت آزار و اذیت قرار دارند. مثال‌ها بسیارند. اگر این تصمیمات به کار بسته نمی‌شوند، پس باید عاملان عدم اجرای‌شان را از بین برد. یعنی ما باید تمام کسانی را که از پخش و انتشار اطلاعات، از مسئولیت‌پذیری مطلق در برابر اعضای ساده حزب و از آزادی نقد هراس دارند، از حزب اخراج کنیم.

اعضای غیر کارگر حزب و کارگرانی که تحت نفوذ آنها درآمده‌اند، از اجرایی شدن تمام این‌ها می‌ترسند. اینکه حزب از طریق ثبت اعضای غیرپرولتاری، و کنترل در زمان پیوستن به حزب و غیره تصفیه شود، کافی نیست. باید شرایط پذیرش کارگران آسان گردد، و برای آنها فرصت پیوستن به حزب فراهم گردد. باید فضایی دوستانه‌تر در حزب ایجاد شود، به نحوی که کارگران در آن احساس کنند در خانه خودشان هستند، و از این پس کارمندان مسئول حزبی را هم چون بالادست ننگرند، بلکه آنها را هم چون رفقای مجرب‌تر ببینند که آماده‌اند دانش‌شان را، تجربه و مهارت‌شان را با آنها به اشتراک بگذارند، و به‌طور جدی نیازها و منافع کارگران را در نظر بگیرند. چه تعداد از رفقا، مخصوصاً کارگران جوان، از حزب دور شدند فقط به این دلیل که با آنها با ناشکیبایی برخورد کرده‌ایم و به جای آموزش آنها و تربیت‌شان با روحیه‌ای کمونیستی، خود را عنصری بالادست و سخت‌گیر نشان داده‌ایم؟

علاوه بر روحیه بوروکراتیک، نوعی فضای کارمندگرایی نخوت‌آمیز در حزب ما سنگینی می‌کند. اگر هنوز رفاقتی در حزب مانده، فقط در پایین است. کنگره حزب باید این واقعیت ناخوشایند را بپذیرد و به این پرسش بیندیشد: چرا «اپوزیسیون کارگری» برای ایجاد برابری، برای حذف امتیازات در حزب، برای این که کارمندان اداری منتخب توده‌ها، تحت مسئولیت سختگیرانه توده‌ها قرار گیرند، اصرار می‌کند؟

۵. ضرورت تاریخی اپوزیسیون

در مبارزه برای برقراری دموکراسی در حزب و حذف کامل بوروکراسی، «اپوزیسیون کارگری» سه اصل بنیادین را پیش رو می‌گذارد:

۱. بازگشت به اصل انتخاب در تمام سطوح و حذف بوروکراسی از طریق پاسخ گو کردن تمام کارمندان در برابر توده‌ها.
۲. انتشار گسترده اطلاعات در حزب، اطلاعاتی که همان‌قدر به مسائل عمومی مربوط هستند که به مسائل فردی. مبذول داشتن توجه بیش‌تر به آراء بدنه حزب (بحث گسترده در مورد تمام مسائل توسط پایه و نتیجه‌گیری توسط رؤسا؛ پذیرش هر عضوی در جلسات مراکز حزب به‌غیر از زمانی که مسائل مورد بحث مخفی کاری بطلبد)، برقراری آزادی عقیده و بیان (نه فقط با اعطای حق آزادانه نقد کردن در طول بحث‌ها، بلکه اجازه استفاده از امکانات مالی حزب برای انتشار جزوات فراکسیون‌های حزب).
۳. کارگری‌تر کردن حزب. محدود کردن شمار کسانی که هم‌زمان در حزب و در نهادهای شورایی پست اشغال کرده‌اند.

این مطالبه آخر اهمیت خاصی دارد. در واقع حزب ما نباید فقط کمونیسم را بسازد، بلکه باید توده‌ها را آموزش دهد و آنها را برای دوران نبردی مداوم علیه سرمایه‌داری جهانی آماده کند. نبردی که می‌تواند اشکال جدید و غیرمنتظره‌ای به خود بگیرد. این باور خطرناک خواهد بود که با عقب‌راندن اشغال‌گری گارد سفید و امپریالیسم در جبهه‌های نظامی، ما اکنون از حمله جدید سرمایه‌داری جهانی در امان هستیم. سرمایه‌داری جهانی تلاش می‌کند روسیه شورایی را از طریق شیوه‌های انحرافی در چنگ بگیرد. او تلاش می‌کند در شیوه زندگی خاص ما نفوذ کند و از جمهوری شورایی برای اهداف خاص خود استفاده کند. این است خطر بزرگی که ما باید علیه آن از خودمان مراقبت کنیم و این است معضلی که حزب با آن مواجه است: چطور باید با این دشمن بسیار آماده رودررو شد؟ چطور تمام نیروی پرولتاریا را حول مشکلات طبقاتی (دیگر گروه‌های اجتماعی همیشه حول سرمایه‌داری چرخیده‌اند) گرد آوریم؟ آماده‌سازی خود برای یک برگ تازه از تاریخ انقلابی‌مان، این است وظیفه رهبران ما.

یافتن راه‌حل‌های صحیح این مسائل فقط زمانی ممکن خواهد بود که ما موفق شویم که حزب را روی تمام خطوط، نه فقط با نهادهای شورایی بلکه هم‌چنین با سندیکاها متحد کنیم. پر کردن دفاتر حزب و سندیکاها نه تنها به منحرف شدن سیاست حزب از خطوط طبقاتی روشن می‌انجامد، بلکه هم‌چنین حزب را در برابر نفوذ سرمایه‌داری جهانی در دوران پیش رو ضعیف می‌کند؛^۲ نفوذی که از طریق امتیازدهی‌های شرکت‌ها و توافقات تجاری انجام می‌گیرد.

برای اینکه کارگران احساس کنند که «کمیته مرکزی» متعلق به خودشان است، باید چنین کمیته مرکزی‌ای خلق شود که در آن نمایندگان صفوف تحتانی که در پیوند تنگاتنگ با توده‌ها هستند، نقش «سیاهی لشکر» شام عروسی یک تاجر را بازی نکنند، در عوض با توده‌های وسیع غیرحزبی در سندیکاها در تماس مستقیم قرار بگیرند، و بتوانند دستورالعمل‌های دوران را صورت‌بندی کنند، نیازها و آمال کارگران را دریابند و سیاست حزب را در خطوط طبقاتی جهت بدهند.

این چنین است خط‌مشی «اپوزیسیون کارگری» و وظیفه تاریخی‌اش. هر چقدر هم که رهبران حزب ما را به سخره بگیرند، اپوزیسیون امروز تنها نیروی حیاتی فعال است که حزب ناچار است آن را لحاظ کند و به او توجه نشان دهد.

هنوز این پرسش باقی است که آیا وجود اپوزیسیون ضروری است؟ آیا ضرورت دارد که از منظر رهایی پرولتاریای جهانی از یوغ سرمایه، به شکل‌گیری اپوزیسیون درود فرستاد؟ یا این که اپوزیسیون چیزی جز یک جنبش نامطلوب نیست که از رزمندگی حزب می‌کاهد و صفوف‌اش را مختل می‌کند؟

هر رفیقی که علیه اپوزیسیون پیشداوری ندارد و بنابر این می‌خواهد این پرسش را با ذهنی باز بررسی کند و بدون نگرانی از آنچه اتوریته‌های سرشناس می‌گویند آن را تحلیل کند؛ بر اساس همین شرح مختصر خواهد دید که «اپوزیسیون کارگری» مفید و ضروری است. اپوزیسیون مفید است، اول به این دلیل که اندیشه [حزب] را از خواب بیدار کرده. در طول سال‌های انقلاب، ما چنان به امور اضطراری مشغول بودیم که داوری کنش‌های مان را از نظر اصول و تئوری کنار گذاشته بودیم. ما فراموش کرده بودیم که پرولتاریا، نه تنها در دوران مبارزه برای تسخیر قدرت، بلکه هم‌چنین در طول فاز دیکتاتوری، می‌تواند مرتکب خطاهای سنگین شود و به باتلاق

^۲ در حین تطبیق متن فرانسوی با متن انگلیسی به عنوان زبان مبدأ، در کمال تعجب متوجه شدیم که این جمله (از پر کردن تا ضعیف می‌کند) کاملاً برعکس ترجمه شده‌اند. ما برای ترجمه این دو خط متن انگلیسی را معیار قرار دادیم.

اپورتونیزم بغلتد. چنین خطاهایی ممکن هستند، به خصوص زمانی که ما از هر طرف توسط هجوم امپریالیستی محصور باشیم و جمهوری شورایی ناچار باشد در محیطی سرمایه‌دارانه دست به عمل زند. در چنین لحظاتی، رهبران ما نباید فقط سیاست‌مدارانی - «دولت‌مردانی» - عاقل باشند، آنها همچنین باید حزب و تمام طبقه کارگر را در مسیر اتحاد مجدد و آفرینندگی طبقاتی رهبری کنند و این دو را برای نبرد مداوم علیه اشکال جدیدی که تحت آن نفوذ بورژوازی سرمایه‌داری جهانی در صدد مغلوب کردن جمهوری شورایی است، آماده سازند. «آماده باشیم، هوشیار باشیم، اما براساس خط‌مشی طبقاتی»، این شعار اکنون بیش از همیشه باید شعار حزب ما باشد.

«اپوزیسیون کارگری» تمام این پرسش‌ها را در دستور کار قرار می‌دهد و به این ترتیب خدمتی تاریخی انجام می‌دهد. فکر و اندیشه دوباره به حرکت درمی‌آیند و اعضای [حزب] شروع می‌کنند به تحلیل آنچه پیش‌تر صورت گرفته است، و اینجا جایی است که نقد و تحلیل به عرصه می‌آید. اینجا جایی است که اندیشه به جنب‌وجوش می‌افتد و عمل می‌کند. زندگی جاری می‌گردد، پیشرفت صورت می‌گیرد و پیش‌روی به سوی آینده دنبال می‌شود. هیچ‌چیز وحشتناک‌تر و زیان‌بارتر از این نیست که یک تفکر منجمد شود و به روزمرگی گرفتار آید. ما در روزمرگی محو خواهیم شد. اگر «اپوزیسیون کارگری» در لحظه‌ای که دشمنان‌مان آماده برپایی بزرگ‌ترین جشن پیروزی خود بودند، مداخله نکرده بود، ممکن بود ما بودن آنکه متوجه باشیم، در مسیر مبارزه طبقاتی که به کمونیسم رهنمون می‌گردد، گم شویم. اکنون این دیگر امکان‌ناپذیر است. کنگره و بنابر این حزب مجبور خواهند بود نظرات مطرح‌شده توسط «اپوزیسیون کارگری» را لحاظ کنند و تحت تأثیر و فشار اپوزیسیون به توافقی با آن دست یابند، یا امتیازهایی اساسی به آن بدهند.

دومین خدمتی که «اپوزیسیون کارگری» ارائه کرده است، طرح این پرسش است که چه کسی در نهایت امر عهده‌دار ایجاد اشکال نوین اقتصادی است؟ آیا این تکنسین‌ها و بازرگانان - که از لحاظ ذهنی به گذشته تعلق دارند - همراه با چند کارمند شورایی که کمونیست‌هایی پراکنده در میان‌شان هستند [این کار را صورت می‌دهند]، یا برعکس، کلکتیویته کارگری‌ای که توسط سندیکاها نمایندگی می‌شود؟

«اپوزیسیون کارگری» فقط چیزی را که مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» نوشته‌اند تکرار می‌کنند: «آفرینش کمونیسم می‌تواند و باید کار خود توده‌های کارگری باشد. امر آفرینش کمونیسم فقط به کارگران تعلق دارد.»

در آخر، «اپوزیسیون کارگری» علیه بوروکراسی برخاسته و جرأت کرده بگوید که بوروکراسی فعالیت اتونوم و آفرینندگی طبقه کارگر را به غل‌وزنجیر کشیده است. بوروکراسی اندیشه را فلج کرده و جلو ابتکار و به تجربه درآوردن شیوه‌های جدید تولید را گرفته، در یک کلمه رشد اشکال جدید تولید و زندگی را سد کرده است.

به جای یک نظام بوروکراتیک، «اپوزیسیون» [شیوه] فعالیت اتونوم توده‌ها را پیشنهاد می‌کند. در این رابطه، رهبران حزب در حال دادن امتیاز [به «اپوزیسیون» کارگری] و «تصدیق» این موضوع هستند که این انحرافات برای کمونیسم و منافع طبقه کارگر زیان‌بارند (به دور انداختن مرکزگرایی). ما حدس می‌زنیم که کنگره دوم یک‌سری امتیازات دیگر به «اپوزیسیون کارگری» بدهد. به این ترتیب، هرچند که «اپوزیسیون کارگری» به عنوان یک گروه ساده در درون حزب، همین چند ماه پیش ظاهر شده است، همین الان

هم مأموریت خود را به انجام رسانده و رهبری حزب را وادار کرده است که به آراء سالم (نظرات عقلانی) کارگران گوش فرا دهد. اکنون هرچقدر هم که «اپوزیسیون کارگری» مورد غضب واقع شود، باز هم آینده تاریخی را در کنار خود خواهد داشت.

مشخصاً چون ما به نیروی حیات بخش حزب باور داریم، می دانیم که بعد از کمی تردید و مقاومت و چند مانور سیاسی، حزب ما از نو در مسیری که توسط نیروهای تحتانی پرولتاریای متشکل هموار شده، قدم خواهد گذاشت. انشعابی در کار نخواهد بود. [چنانچه] برخی گروه ها حزب را ترک می کنند، آنها کسانی نیستند که «اپوزیسیون کارگری» را شکل می دهند. تنها کسانی [از حزب] خواهند رفت که تلاش می کنند انحرافات مقطعی از روح برنامه کمونیستی را که جنگ داخلی طولانی به حزب تحمیل کرده بود، به عنوان پرنسیپ جا بیندازند، و طوری به آن چسبده اند که گویی جوهر خط مشی سیاسی ما بوده است.

تمام کسانی که در قلب حزب عادت دارند که نظرات طبقه پرولتاریای دائماً روبه رشد را بازتاب دهد، هر گفته درست و عملی و عاقلانه از سوی «اپوزیسیون کارگری» را جذب می کند. بی خود و بیهوده نیست که کارگر پایه با اطمینان و آشتی جویانه می گوید که «ایلچ (لنین) خواهد اندیشید، به ما گوش خواهد داد و تصمیم خواهد گرفت که حزب را روی خط اپوزیسیون جهت بدهد. ایلچ دوباره با ما خواهد بود.»

رهبران حزب هرچه زودتر موضع «اپوزیسیون» را در نظر بگیرند، و [هرچه سریع تر] مسیر ترسیم شده توسط مبارزین پایه را در پی بگیرند، ما سریع تر از بحران حزب در لحظاتی چنین دشوار عبور خواهیم کرد و زودتر به سمت عصر بشریت رها شده از قوانین اقتصادی عینی گام خواهیم برداشت؛ عصری که در آن بشریت که از گنج دانش کلکتیوهای کارگری سود خواهد برد، شروع خواهد کرد به آفرینش آگاهانه تاریخ انسانی دوران کمونیستی.

پایان

تابستان ۱۴۰۳

منتشر شده در سایت /یدون

[/https://idoun.net](https://idoun.net)